

رسول جعفريان

# مقتل الحسين (عليه السلام)

به روایت حصین بن عبد الرحمن سلمی کوفی  
(متوفای ۱۳۶)

۳-۲۵

چکیده: حسین بن عبد الرحمن سلمی کوفی یکی از افراد و راویان شناخته شده ای است که شمار قابل توجهی روایت فقهی و تاریخی از او در منابع کهن هست ولی کمتر در کارهای انجام شده در حوزه تاریخ نویسی مسلمانان، به وی پرداخته شده است. او کسی است که نسل پیش از ابن اسحاق بوده، در کوفه می زیسته و اخباری از طریق منابع خود، درباره سیره نبوی و نیز مقتل امام حسین (ع) دارد. این شاخص دارای تعداد قابل توجهی روایت تاریخی در حوزه سیره نبوی و مقتل امام حسین (ع) است که می توان از او بجهة عنوان کسی که تصویری مشخص از اخبار عاشورا دارد، گچه اخباری مفصل نیست، نام برد. نویسنده در نوشтар پیش رو، سعی در معرفی حسین بن عبد الرحمن دارد. وی در راست ایین هدف، در نوشтар خود، نکات ذیل را مورد مذاقه قرار می دارد: حسین بن عبد الرحمن کیست؟ از اخبار سیره نبوی و تاریخ اسلام چه روایاتی از او مانده است؟ و در نهایت اینکه، درباره مقتل امام حسین (ع) چه نقل هایی دارد.

کلیدواژه ها: مقتل الحسين، حسین بن عبد الرحمن سلمی کوفی، راویان، مقتل نویسی، حادثه عاشورا، سیره نبوی، مقتل امام حسین، روایت تاریخی، روایات تاریخی، تاریخ اسلام.

## — Maqtal al-Hussein

Narrated by Hasin bin Abdorrahmān Salmi Kufi

By: Rasool Ja'fariān

**Abstract:** Hasin bin Abdorrahmān Salmi Kufi is one of the well-known people and narrators from whom a significant number of jurisprudential and historical narratives are left in ancient sources.

However, he has not been much discussed in the works done in the history of the Muslims. He is a person who was a generation before Ibn Ishāq, lived in Kufa, and had some information regarding the Prophet's family and maqtal al-Hussein through his sources. He has a significant number of historical narratives regarding the Prophet's family and Imam Hussein's martyrdom, so he can be described as a person who has a clear picture of the news of Ashura although his news is not detailed. In the present article, the author is trying to introduce this person. Regarding this, he is going to study and answer the following questions: who is Hasin bin Abdorrahmān? What are his narratives regarding the Prophet's family and the history of Islam? And finally, what are his quotes about maqtal al-Hussein?

**Key words:** Maqtal al-Hussein, Hasin bin Abdorrahmān Salmi Kufi, narrators, writing Maqtal, Ashura event, the Prophet's family, Imam Hussein maqtal, a historical narration, the history of Islam.

## — مقتل الحسين برواية الحسين بن عبد الرحمن السلمي الكوفي —

يُعد الحسين بن عبد الرحمن السلمي الكوفي واحداً من الشخصيات الروائية المعروفة، وقد وردت العديد من روایاته الفقهية والتاريخية في المصادر القديمة، إلا أنه قلماً تطرق إليه من كتب في التاريخ بين المسلمين.

ويعود تاريخ هذا الرجل إلى الجيل الذي سبق ابن إسحاق، حيث كان يعيش في الكوفة، وله أخبار التي يرويها من مصادره الخاصة حول السيرة النبوية وعن مقتل الإمام الحسين عليه السلام.

وهذا الشخص له عددٌ ملتف للنظر من الروايات التاريخية في موضوع السيرة النبوية ومقتل الإمام الحسين عليه السلام بحيث يوحى للمرء بإمكانية القول بأنّ هذا الشخص لديه صورة واضحة ودقيقة عن أخبار عاشوراء، وإن كانت أخباره لا تمتاز بالعناية بالتفاصيل والجزئيات.

وقد سعى الكاتب في المقال الحالي إلى التعريف بالحسين بن عبد الرحمن، مركزاً في سبيل ذلك على النقاط التالية: من هو الحسين بن عبد الرحمن؟ وما هي الروايات التي وصلت إلينا منه عن أخبار السيرة النبوية وتاريخ الإسلام؟ وأخيراً ما هي أخباره عن مقتل الإمام الحسين عليه السلام؟

المفردات الأساسية: مقتل الحسين، الحسين بن عبد الرحمن السلمي الكوفي، الرواية، تدوين المقاتل، حادثة عاشوراء، السيرة النبوية، مقتل الإمام الحسين، الرواية التاريخية، الروايات التاريخية، تاريخ الإسلام.

# مقتل الحسين (عليه السلام)

به روایت حصین بن عبد الرحمن سلمی کوفی (متوفی ۱۳۶)

رسول جعفریان

مرور اسناد روایات تاریخی، فهرستی بلند از رواییان را به مانشان می‌دهد که مرتبه و جایگاه آنان متفاوت است. برخی از رواییان، گزارشگر اولیه یک خبرهستند که اغلب خودشان در حادثه بوده یا به دلیلی، گزارش آن را از شخصی که درگیر در آن رویداد بوده شنیده‌اند، اما برخی از رواییان در مقام یک راوی حرفه‌ای عمل کرده و تعدادی خبر و حدیث از فقه و تفسیر و تاریخ و اخلاق را گردآوری کرده و در مقام یک «محدث» برای دیگران روایت کرده‌اند. در مرحله سوم برخی دیگر از رواییان، بهویژه از اوخر قرن اول و نیمه اول قرن دوم، مؤلفان جزء‌ها و دفترهای کوچکی هستند که در حوزه تاریخ منهای بقیه رشته‌ها و داشت‌های دینی مجموعه‌ای اخبار مربوط به یک رخداد را در یک کتابچه فراهم کرده و از خود بر جای گذاشته‌اند. در مرحله چهارم مورخان زیبده قرن دوم و سوم براساس این کتابچه‌ها آثار بزرگ‌تری فراهم آوردند که نمونه آن ابومحنف، مدائی و کلبی هستند. آثار وسیع تر و موسوعی یا همان دایرةالمعارفی مانند طبری در نسل بعد از اینها در اوخر قرن سوم و قرن چهارم به عنوان مرحله پنجم پدید آمده است. اینها چند مرحله از ثبت خبر در تاریخ نگاری مسلمانان است از آغاز تا پرسد به مجموعه‌های بزرگ‌تر مانند طبری.

در میان مورخان اوخر قرن اول و نیمه اول قرن دوم به طور خاص، نسل پیش از ابومحنف و ابن اسحاق، نام شمار زیادی راوی مؤلف و صاحب کتابچه یا همان «جزء» را داریم که تقریباً از آثار آنها به صورت مشخص و مدون چیزی بر جای نمانده است، اما بسیاری از نقل‌های آنها از همین کتابچه‌ها یشان در آثار بعدی، مانند آثار ابن اسحاق، مدائی، کلبی، حتی ابومحنف و نیز کسی چون نصر بن مزاحم منقی باقی مانده که قابل بازسازی است. در زمینه سیره نبوی یک سری نام داریم که در میان مشایخ ابن اسحاق هستند. مشهورترین آنها زهرا و پیش از آن عروة بن زبیر هستند؛ کسانی که کتابی از آنها نمانده، اما حتماً جزء‌هایی داشته‌اند که ابن اسحاق استفاده کرده باشد. حصین بن عبد الرحمن یکی از این افراد است که کمتر در کارهای انعام شده در حوزه تاریخ‌نویسی مسلمانان به او پرداخته شده است.

درباره مقتل نویسی حادثه عاشورا معمولاً از عمار دهنی به عنوان کسی که یکی از این کتابچه‌ها را نوشته می‌توان یاد کرد. به نظر می‌رسد اخباری از او در طبری و جاهای دیگر آمده است. نمونه دیگر جابر جعفی یا فضیل بن زبیر اسدی کوفی است که از دو می، کتابچه «تسمیة من قتل من الحسين(ع) من ولده و اخوته و اهل بيته و شيعه» باقی مانده است. از روایان دیگر این دسته، بسا قاسم بن اصیخ بن نباته است که خودش یا پدرش، مقتل الحسين(ع) داشته است. کسانی این قبیل افراد را یاد کرده و نقل‌های آنها را گزارش کرده‌اند.

شخصی که در اینجا معرفی می‌کنیم باید یکی از این گروه از رواییان صاحب جزء به شمار آید. حصین بن عبد الرحمن کسی است که نسل پیش از ابن اسحاق بوده، در کوفه می‌زیسته و اخباری از طریق منابع خود درباره سیره نبوی و نیز مقتل امام حسین(ع) دارد. این شخص تعداد قابل توجهی روایت تاریخی در حوزه سیره نبوی و مقتل امام حسین(ع) دارد که می‌توان از او به عنوان کسی که تصویری مشخص از اخبار عاشورا دارد، اگرچه اخباری مفصل نیست، نام برد.

او رامتوفای ۱۳۶ دانسته و سنش را ۹۳ سال نوشته است. چنان‌که اشاره شد، غالب منابع از درگذشت وی در همین سال ۱۳۶ یاد کردند که از آن جمله تاریخ الموصل (۳۵۸/۱) است. اگرین نواده سعد بن معاذ با این سلمی فرق باشد، می‌تواند اولی متوفای ۱۲۶ دومی ۱۳۶ باشد. هنوز قاطع نمی‌توان این ادعا را بکنم: اگر ۱۳۶ درگذشته باشد و ۹۳ سال هم عمر کرده باشد، باید متولد ۴۳ باشد. روایتی ازوی که می‌گوید وقت قتل امام حسین من کوفه بودم و سه روز خاکستر روی صورتمان بود، راوی که علی بن عاصم است، گوید: من از او پرسیدم، آن وقت شما مثل چه کسی بودی؟ یعنی در چه سنی؟ او پاسخ داد: مردی متأهل بودم. (تاریخ واسطه: ۳۸۲/۲؛ تهذیب التهذیب: ۱۰۵۰-۹۹)

به طورکلی نام حصین بن عبد الرحمن به چند صورت دیگر آمده است. غالباً این مطالب بر مورد ماتطبیق می‌کند، اما گاهی هم مطالب قدری متفاوت بوده و به تحقیق نیاز دارد. ابن سعد طی دو مدخل از حصین بن عبد الرحمن یاد کرده، اولی رانخعی و دومی را سلمی آورده، اما هیچ توضیحی که نشان دهد اینها دو فرد متفاوت‌اند در جزئیات دیده نمی‌شود. (طبقات: ۳۱۹ / ۶ و ۳۲۹)

جایی دیگر به مناسبتی ذهنی از حصین بن عبد الرحمن بن اسعد بن زراره (تاریخ الاسلام: ۷۷ / ۸) یاد کرده که این می‌تواند مقابل همان سخنی باشد که او را نواده سعد بن معاذ می‌داند. شواهد مؤید آن است که وی، اگرهم ارتباطی با انصار داشته باشد، نواده سعد بن معاذ است، چون چندین بار اخبار اور نقل می‌کند که غالباً این نوع نقل‌ها، نقل از نوادگان درباره اجدادشان در عصر رسول(ص) است.

ابن عبدالبراز حسین بن عبد الرحمن بن عبد الله بن مصعب خطمی من اهل المدینه (استیعاب: ۸۰۴/۲؛ الاصابه: ۵۸۶/۱)، به جای اهل المدینه: اهل الدفینه آمده یا کدره است. شبیه این در تاریخ الاسلام (ذهبی: ۶۶/۳) هم آمده است.

ذهبی در جایی سندي از نقل ابن اسحاق آورده، بدین شرح:  
عن ابن إسحاق، عن حصين بن عبد الرحمن  
بن عبد الله الخطمي، عن عبد الرحمن بن ثابت  
الأنصارى عنه مرفوعا: «يا معاشر الأنصار أتتم  
الشّعّار و النّاس الدّثار». (معجم الصحابة:  
٣١٦٥/٨؛ تاريخ الإسلام ذهبی: ٦٧/٣)

ابن سعد در جایی از حصین بن عبد الرحمن النخعی (طبقات ابن سعد: ۳۱۹ / ۶) یاد کرده و سمعانی، سلم بن عبد الرحمن را برادر

حصین بن عبدالرحمان کیست؟ از اخبار سیره نبوی چه روایاتی  
از او مانده و درباره مقتول امام حسین(ع) چه نقل هایی دارد؟ سه  
نکته ای است که در اینجا به آن می پردازیم:

## ۱. حصین بن عبد الرحمن کیست؟

درباره شرح حال وی لازم است به طورکلی اشاره کنم که شخصی به نام حصین بن عبدالرحمن سلمی وجود دارد که راوی شناخته شده‌ای است و شمار قابل توجهی روایت، فقهی و تاریخی از اود منابع کهن هست. تا اینجا هیچ تردیدی نیست، اما در معرفی وی، به عنوان سلمی، هذلی یا اشله‌ی، نوعی تنوع هست که باید مراقب بود و امکان تنوع آنها را داد. به اجمال اشاره می‌کنم که متعدد دانستن اینها مطلبی است که در متون رجالی قدیم مورد توجه نبوده، هرچند در قرن هفتم - هشتم، طوری در کتاب‌های شرح حال آمده که گویی دونفر هستند. با این یادآوری درباره مطالبی که درباره او آمده، از اسم و مشخصات، آنچه در مصادر آمده را تقدیم می‌کنم.

نام کامل وی چنان‌که طبری و ابن اثیر به مناسبتی آورده‌اند، «حصین بن عبد‌الرحمان بن عمرو بن سعد بن معاذ» [تاریخ طبری: ۱۴۷/۱، اسد الغایب: ۵۴۱/۱۱] اشهلی است، اما در بیشتر موارد پس از عبد‌الرحمان، به نام اجداد وی اشاره نشده است.

ذهبي درباره او نوشته است:

حسين بن عبد الرحمن بن عمرو بن سعد بن معاذ  
أبو محمد الأنصاري الأشهلي المدنبي.

سیسرا می افزاید:

او به صورت مرسل از اسید بن حضیر و به صورت  
مستقیم از ابن عباس، انس بن مالک، محمود بن  
لیید نقل کرده است. ابن اسحاق و محمد بن  
صالح از او نقل کرده‌اند.

ذهبی ادامه می‌دهد که وی در سال ۱۲۶ درگذشت (تاریخ الاسلام: ۷۷/۸). نویسنده التحفة الطیفه (۱/ ۲۹۸) هم اور امتوفای ۱۲۶ دانسته و وی را همان حصین بن عبدالرحمٰن بن عمرو بن سعد بن معاذ می‌داند، اما خلیفه بن خیاط تاریخ درگذشت محمد بن عبد الرحمن راسال ۱۳۷ دانسته است. (تاریخ خلیفه: ۲۷۳) این در حالی است که غالباً تاریخ درگذشت او ۱۳۶ دانسته شده است. (تاریخ الاسلام: ۸/ ص ۳۴۹) ذهبی (تاریخ الاسلام: ۸/ ۴۰۰) در مورد دیگری باید از «حصین بن عبدالرحمٰن سلمی»،

که هشت نفرند، در (تهذیب التهذیب: ۳۸۲/۲) می‌توان ملاحظه کرد. در آنچا آمده است که آن کسی که از شعبی نقل می‌کند، حصین بن عبدالرحمان حارثی است و سال ۱۳۹ درگذشته است. معلوم می‌شود که این افراد از نظر زمانی به هم نزدیک بوده‌اند.

به گفته ذهبی، حصین بن عبدالرحمان، ابن عم، منصور بن معتمر بوده است:

حصین بن عبدالرحمان السلمی أبو الهدیل  
الکوفی ابن عم منصور بن المعتمر، روی عن  
جابر بن سمرة و عمارة بن روبیة الصحابیین  
وزید بن وهب و ابن أبي لیلی و أبي وائل و أبي  
ظبيان و سعید بن جبیر و عمرو بن میمون الاوی  
وطائف سواهم. و عنہ شعبۃ و أبو عوانة و فضیل  
بن عیاض و هشیم و عباد بن العوام و عثیم بن  
القاسم و زیاد البکائی و آخرون کثیرون آخرهم موتا  
علی بن عاصم. و کان ثقة حافظاً عالی السنّة  
عاش ثلاثة و تسعین سنة، توفي سنة ست و  
ثلاثین و مائة. (۴۰۰/۸)

در این عبارت، آنچه درباره مشایخ و شاگردان آمده بیشترش با حصین بن عبدالرحمان، روی ما، تطبیق می‌کند. نقل‌های حصین بن عبدالرحمان از هلال بن یساف فراوان است و منصور بن معتمرهم از همین هلال نقل‌هایی دارد. (بنگرید: الاموال ابن زنجویه: ۳۰۹؛ الاموال ابو عبید: ۱۸۹؛ اخبار مکه فاکھی: ۱/۱۵۹، ۲۶۲. درست همان طور که در همین اخبار مکه فاکھی: ۴/۹۰) حصین بن عبدالرحمان. ابن عم منصور بن معتمر. از این هلال بن یساف نقل می‌کند). این شاهدی است که این حصین بن عبدالرحمان سلمی باید همان حصین، روی ما باشد.

اما نکته جالب دیگر ارتباط حصین بن عبدالرحمان با شهر «واسط» است، شهری که زمان حجاج تأسیس شد و امروز وجود خارجی ندارد، هرچند یک استان به این نام در عراق است. ارتباط او با واسط چنان است که وی مدتی در آن شهر بوده و راویانی در این شهر از اسناد روایت کرده‌اند.

در تاریخ واسط (از اسلام بن سهل بحشل متوفی ۲۹۲) ذیل عنوان «ابوالهدیل حصین بن عبدالرحمان سلمی» به تفصیل درباره او روایاتش توضیح داده شده و این برای آن است که وی با شهر واسط ارتباطی نزدیک داشته است. از جمله از عبدالرحمان بن مهدی

او دانسته است. (الاتساب: ۶۳/۱۳) شاید «نخعی» تصحیف «سلمی» باشد. ذهبی هم، سلم بن عبدالرحمان را به عنوان برادر حصین بن عبدالرحمان الکوفی معرفی کرده است. (تاریخ الاسلام: ۱۱۸/۸)

ابن سعد جای دیگری از حصین بن عبدالرحمان سلمی یاد کرده است. (طبقات: ۳۲۹/۶) بلاذری پس از نام ابو عبدالرحمان سلمی، از جمله سلمی‌ها را حصین بن عبدالرحمان دانسته و نوشته است:

كان من فقهاء الكوفة. (الاتساب: ۳۳۹/۱۳)  
لازم به يادآوری است که حصین بن عبدالرحمان، راوی مورد نظر ما، به واسطه سعد بن عبیده که داماد ابو عبدالرحمان سلمی بوده، روایاتی از امام علی (ع) دارد! آیا ممکن است به خاطر اینکه راوی اخباری از ابو عبدالرحمان سلمی است، به این نام نامیده شده یا در جایی اشتباهاً این لقب به اونسبت داده شده باشد؟ یا آنکه او واقعاً سلمی و متفاوت از اشلهای از اعقاب سعد معاذ است؟

سمعانی یکجا (الاتساب: ۷۲. ۷۱/۱۲) از ابوالهدیل حصین بن عبدالرحمان سلمی مبارکی نقل کرده که از اهالی کوفه بوده [مبارک جایی در آن حوالی است] و از زید بن وهب و شعبی روایت می‌کرده و... در سال ۱۶۳ درگذشته است.

نکته اخیر درباره درگذشت او، وی را متفاوت با مورد مانشان می‌دهد، اما به نظرمی رسید می‌بایست عدد ۱۶۳ اشتباه و درست آن ۱۳۶ بدانیم.

اما نکته شگفت‌تر این جملات سمعانی درباره سه حصین بن عبدالرحمان است. او ذیل مدخل «نخعی» و یاد از حصین بن عبدالرحمان نخعی می‌نویسد:

وحصین بن عبدالرحمان النخعی، أخو سلم بن عبدالرحمان، يروى عن الشعبي وأهل الكوفة،  
روى عنه حفص بن غياث، قال أبو حاتم بن حبان: ليس [هذا] الحصین بن عبد الرحمن  
السلمي ولا الحصین ابن عبد الرحمن الحارثي،  
وهؤلاء الثلاثة من أهل الكوفة، قد روی ثلثتهم  
عن الشعبي، وروى عنهم أهل الكوفة، وربما  
يتوهם المتوهם أنهم واحد و ليس كذلك،  
أحدهم سلمي، والآخر حارثي، والثالث نخعی.  
(الاتساب: ۶۴. ۶۳/۱۳)

اینجایک «حارثی» هم اضافه شده است. تفکیک این افراد را

نقل می‌کند که او گفته است:

من حصین را برسفیان الشوری ترجیح می‌دهم.

نیزآمده است:

هشیم [بشير] آگاهترین مردم به حدیث حصین است.

همین هشیم گفته است که من در واسط از حصین حدیث نوشتم و در وقتی که ۹۳ سال سن داشت، نزد وی رفتم. در ادامه در همان تاریخ واسط چندین صفحه از نقل‌های وی را فهرست کرده و از برخی از راویان واسطی که از او نقل کرده‌اند یاد کرده است. این شخص از نظر مشایخ (مانند هلال بن یساف) و راویان از او (مانند عباد بن العوام)، شباهت بسیار زیادی با راوی مورد نظر ما دارد. حالا سؤال این است که این هذیلی با اشله‌ی چه نسبتی دارد؟ جالب است که گاهی کنیه او ابوهذیل گفته شده و گاهی به هذیلی شهرت یافته است.

در (تاریخ الموصل: ۳۵۸/۱) هم از حصین بن عبدالرحمن به عنوان کسی که «توفی فیها» [یعنی سال ۱۳۶] من الامصار من اهل الجزیره از حصین بن عبدالرحمن یاد کرده و اینکه «من اهل حرّان ویکنی اباعون و مات بالعراق». به نظر می‌رسد این اطلاعات او به ویژه کنیه‌ای که به او داده شده، در جای دیگری نیامده و محتملاً غلط است، کما اینکه مصحح در پاورقی یادآور شده که کنیه او ابوهذیل است، اما اینکه با حران و موصل ارتباط یافته قدری شگفت است.

یک حصین بن عبدالرحمن جعفی شیعی هم داریم. نویسنده المؤتلف والمختلف (۵۵۱/۲) می‌نویسد: حصین بن عبدالرحمن الجعفی، الكوفی، أخواسماعیل، یروی عن أبي جعفر، و جعفر بن محمد. وابنه محمد بن حصین بن عبدالرحمن، حدث عنه إسحاق بن برد، وغيره من الكوفيين.

در رجال طوسی (ص ۱۹۱) از حصین بن عبدالرحمن جعفی و همانجا: ۵۵۵ از محمد بن الحصین بن عبدالرحمن ونجاشی: ۱۱۰ از بسطام بن الحصین بن عبدالرحمن جعفی یاد شده است.

نجاشی می‌نویسد:

بسطام بن الحصین بن عبدالرحمن الجعفی، ابن اخي خيشه و اسماعیل، كان وجهها فى اصحابنا، وابوه و عمومته.

این فرد و خانواده، باید شیعی امامی باشند. یک روایت در الاختصاص ۸۶ هست که در آن «محمد بن اسماعیل بن عبدالرحمن جعفی» می‌گوید:

من وعمویم الحصین بن عبدالرحمن، نزد امام صادق رفیم.

در رجال علامه حلی ص ۲۶ هم به این بسطام، پدر و عموهای وی اشاره شده است. بسطام چهره‌ای مبزد در شیعه بوده است. این حصین بن عبدالرحمن جعفی شیعی بوده و به گفته ابن حجر، طعمة بن غیلان کوفی از اورایت کرده است. (تهذیب التهذیب: ۳۸۳/۲)

صفدی بیشتر روی دو نفریکی اشله‌ی و دیگر سلمی تکیه کرده است:

حصین بن عبدالرحمن سلمی ابوهذیل کوفی، پسرعم منصور بن معتمر، راوی از جابر و عماره بن رویه صحابی، وزید بن وهب، وابن ابی وائل، وابن ظبيان، سعید بن جبیر،

عمرو بن ميمون اودی، ثقة و عالى السنن، ٩٣ سال زندگی کرد و در سال ١٣٦ درگذشت.  
(الواfi بالوفيات: ١٣ / ٩٢)

و مدخل دیگر:

حصين بن عبد الرحمن بن عمرو بن سعد بن معاذ الشهلي انصاري من اهل المدينة، روى عن محمود بن عمرو و محمود بن لبيد، وروى عنه ابنه محمد. (الوافي بالوفيات: ١٣/٩٣)

در کتاب التذکه لمعرفة رجال العشره: ۳۴۷ هم به این شکل آمده است. به هر حال این محتمل است که ما بتوانیم بین حسین بن عبد الرحمن بن عمرو بن سعد بن معاذ اشهلی که واقعی چندین خبر از او درباره بنی قریظه وفتح مکه از طریق عتبة بن جبیره اشهلی نقل می کند، با حسین بن عبد الرحمن سلمی فرق بگذاریم، اگرچه از نظر طبقه می توانند یکی باشند. اگرچنین باشد، ترجیح می دهیم حسین بن عبد الرحمن ما همان سلمی باشد.

در این صورت ما با یک حصین بن عبد الرحمن راوهی کارداریم که متوفی ۱۳۶ و کاملاً شناخته شده است. این شخص از نظر رجال شناسان اهل حدیث و سنت یک راوهٔ موثق و معتبر است. مقصود از اهل سنت در اینجا اهل حدیث هستند که کلید ثقه و غیر ثقه بودن اشخاص دست آنهاست. ابوحاتم درباره حصین بن عبد الرحمن آورده است:

قال أبو حاتم عن أحمد: حصين بن عبد الرحمن الشقة المأمون من كبار أصحاب الحديث، وقال ابن معين: ثقة، وقال العجلى: ثقة ثبت فى الحديث. (بنگرید: تهذیب التهذیب؛ ۳۸۱/۲؛ حواشی معجم الصحابة؛ ۱۴/۵۲۴۱)

بنابراین تکلیف اوروشن است. با این حال چون در عراق می‌زیسته و زندگی اش آمیخته با راویان متشریع هم بوده، می‌توان انواع روایات را که برخی هم با گفته‌های اهل حدیث فاصله دارد، در میان نقل‌های او افقت.

فهرست مشایخ وی به سادگی، قابای، دستیاری است. پرخی از معروف ترین ها عبارتند از:

- هلال بن یساف یا اساف که برخی از رخدادهای کربلا را هم ازاو نقل کرده است و خواهیم دید در مقتل امام امیرالمؤمنین (علیه السلام) هم ازا ابن ابی الدنیا (ص ۲۷) روایتی از حصین از هلال بن یساف هست. دانستن این نکته هم بی مناسبت نیست که عمار دهنی شیعی که خود مقتل الحسین داشته، راوی از همین هلال بن یساف است. (تاریخ اصحابهان ابونعیم: ۳۲ / ۲) در هر حال بخش قابل توجهی از اخبار هلال نزد همین حصین است، چنان که راوی دیگر از او اعمش است که او هم شیعی عراقی است.
  - سعد بن عبیده داماد ابو عبد الرحمن سلمی که ازا او مکرر نقل کرده است. در نقل های مهمی که در مقتل حصین بن عبد الرحمن ازوی داریم، بارها اشاره می کند که در کربلا حاضر بوده و با تعبیر «لانظرالیه» می گوید که خود شاهد ماجرا بوده است.
  - محمد بن لبید که دقیقاً نمی دانیم اشیلهای سلمی کدام یک ازاو نقل کرده اند؟ هر چند با بررسی های بیشتر می توان به حقیقت نزدیک تر شد.
  - عبیدالله بن مسلم حضرمی که گاه عبد الله هم یاد شده و صحابی است.

اين حسين بن عبدالرحمن بن مصعب الخطمي  
است ! (بنگرييد: اسدالغابه: ٤٧ / ٣؛ الاصادبه:  
(٣٩٥ / ١)

▪ سعید بن سلیمان که اخبار وی را در مقتل امام حسین(ع) نقل خواهیم کرد. ازوی با تعبیر «سعدهویه» هم یاد شده است.

به هر روی جستجوی ساده‌ای در تاریخ‌الاسلام ذهبی فهرستی از مشایخ و شاگردان وی را به دست می‌دهد.

# فهرست گزیده اخبار حسین بن عبدالرحمان در حوزه تاریخ اسلام

ا خبار چندی از او درباره بنی اسرائیل، سیره نبوی و برخی از رویدادهای پس از آن و نیز فتوحات نقل شده است. برای نمونه:

۱. خبر نفح روح در آدم و ... (حلیة الأولياء: ۳ / ۳۳۷)

۲. خبری درباره زاهدی در بنی اسرائیل (المجالسه و جواهر العلم: (۱۰ / ۴

٣- خبری درباره بنی اسرائیل ذیل آیه «الم ترالی الذين خرجوا...»  
        (جامع البيان طبری: ج ٢ / ٣٦٨)

٤- خبری درباره سلیمان و بلقیس (تاریخ طبری: ٤٩١/١؛ تفسیر القرآن العظیم، اب: اب حاتم: ٢٨٧٣/٩)

٥. خبرى دیگر از بنى اسرائیل (زاد المسیر فی التفسیر: ١/٢١٩-٢٢٠)

شیفته اسرائیلیات بوده است.

٧. خبری درباره ابایل (امتاع الاسماع: ٤/٨٢)

۸- جبری از عبدالله بن مسلم حصرمی و اینچه دو علام از اهل کتاب  
داشتند که کتاب خود را می خواندند و به آن عمل می کردند،  
مشرکان می گفتند پیامبر از آن یاد گرفته است. (الاصابه: ج ۱ / ۵۶۲ و ۳۴۸)

٩. خبر شق القمر (البداية والنهاية: ٧٤ / ٦)

١٥. خبری درباره غار حراء ورفتن رسول (ص) به آن غار (فضائل

الحمد لله رب العالمين : ٢٤٨ - ٢٤٩)

۱۱. خبری درباره جاری شدن آب از میان دو انگشتان رسول به عنوان معجزه (تاریخ‌الاسلام: ۳۴۳/۱)

۱۲. خبری درباره اسلام عمر که بعد از چهل نفر بوده است.  
(الاستاذ حسن / ۱۱۴۹/۳)

۱۵۶) از طریق عبدالرحمن بن ابی لیلی از اون نقل می‌کند.  
۱۶) انس بن مالک که او هم صحابی است. هر چند در (البدایه: ۱/۶)

ابو عبد الرحمن سلمی که از اصحاب امام علی (ع) است.

عماره بن رویه که صحابی است و ابن حجر نوشت: آخرین کسی که از اون نقل کرده حصین بن عبد الرحمن است. (الاصابه: ٤٧٨ / ٤) این خبر در (انساب الاشراف: ٦ / ٣١٧) که درباره بشرین مروان و سخن تند عماره درباره اوست آمده است.

شعبی. (البدايه والنهايه: ٢٥٥/٥) در اینجا هم باید دید کدام حصین بن عبد الرحمن است که ازو نقل می‌کند.

□ سالم بن ابی جعد (تاریخ الاسلام: ٢ / ٣٦٤)

م) ابن ایی لیلی (امتاع الاسماع: ۱۲۷ / ۸) شخصی که مکرراز او نقایق شده است.

□ سعید بن جبیر، حسین بن عبد الرحمن در جایی می‌گوید: «نzd او بودم که ...». (البداية والنهاية: ٣١٤ / ١)

شماره دیگری هم از افراد هستند که حسین بن عبد الرحمن از آنها نقاش می‌کند.

اگر دو یا چند حسین بن عبدالرحمون داشته باشیم، شاید برخی از این مشایخ مربوط به دیگران باشد. این مطلب درباره راویان ازوی هم صادق است!

## شماری از راویان ازوی عبارتند از:

عبدالله بن العوام که تعداد قابل ملاحظه‌ای از روایات و اخبار حصین بن عبد الرحمن مورد نظر ما توسط او نقل شده است.

م ابن اسحاق در خبر از احد می گوید که میان روایات زهri، محمد بن یحیی بن حبان، عاصم بن عمر بن قتاده و حصین بن عبدالرحمن بن عمرو بن سعد بن معاذ جمع کرده، عبارات آنها را یک کاسه کرده و ارائه می دهد:

فاجتمع حديثهم كله فيما سقت من هذا الحديث يوم أحد. (ابن هشام ٦٥/٢؛ السير و المغازي: ٣٢٢)

این نص نشانگر اهمیت او به عنوان محدثی جدی در کتاب‌زهیری و عاصم بن عمر بن قتاده و کسانی است که منبع اخبار سیره یا در سیره ابن اسحاق هستند. در موردی ابن اسحاق روایتی از وی نقل کرده و این: عبدالل (الاستعاب: ۱/ ۸۰۴) دنیال آن مم افزاید:

- حسین بن عبد الرحمن اشهلی است.
۲۳. خبری درباره وجود وارثی برای صفیه دختر حیی بن اخطب که چون بعد از فوت صفیه مسلمان شد، ارثی به او داده نشد. (طبقات الکبیری: ۱۰۱/۸)
۲۴. خبری درباره حدیبیه (طبقات الکبیری: ۱۰۱/۸، طبقات ابن اسعد: ۱۴۴/۱) و روایتی دیگر؛ (طبقات: ۷۸/۲) باز روایتی دیگر درباره حدیبیه (دلائل النبوه بیهقی: ۱۱۵/۴).
۲۵. خبری درباره نامه پیامبر در دعوت هرقل روم به اسلام (الامول ابو عبید: ۳۰/۳۰)
۲۶. خبری به نقل از ابن ابی لیلی از اسید بن حضیر، از مردمی انصاری که مزاج می‌کرد و رفتار رسول (ص) با او (تاریخ الاسلام ذهبی: ۴۹۰/۱)
۲۷. خبری درباره سریه غالب بن عبد الله لیثی (تاریخ الاسلام: ۴۴۹/۲)
۲۸. خبری درباره فتح مکه (مغازی واقدی: ۷۹۹/۲) درباره پولی که حاطب بن ابی بلتعه به زنی به نام ساره داد تا نامه او را به مشرکان مکه برساند.
۲۹. درباره فتح مکه و بستن پرچم‌ها برای افراد مختلف؛ (مغازی: ۱۵۴/۸۰۱) موارد نقل شده همه از عتبة بن جبیره (م)
- (بنگرید: الطبقات الصغیری: ۲۵۸/۱) به نقل از حسین بن عبد الرحمن بن عمرو بن سعد بن معاذ است. خبری از همین طریق درباره اولین مالی که در راه خدا جبس شد. یعنی وقف مالی از عمر بود. (بنگرید: الاولیاء عسکری: ۱۷۶). اشتباهًا حسین بن عبد الرحمن عن عمر بن سعید بن معاذ که باید عمر بن سعد بن معاذ باشد.
۳۰. خبری به نقل از ابو عبد الرحمن سلمی درباره ارسال شماری از اصحاب برای دستگیری حاطب بن ابی بلتعه به دلیل نامه نگاری اش به مکیان پیش از فتح؛ (البدایه: ۳۲۹/۳) که بخاری و مسلم هم آن را با همین سند نقل کرده‌اند. (و نیز: دلائل النبوه: ۱۵۲/۳)
۳۱. خبری درباره دستور پیامبر (ص) پس از فتح مکه به اصحاب درباره نکشتن زخمی‌ها و... (الاموال ابو عبید: ۸۲)
۳۲. خبری از یکی از وفود (الاصابه: ۳۹۰/۱)
۳۳. خبری درباره نجران و مباھله (شوادر التنزیل: ۱/۱۵۵). خبر عتبة بن جبیره از حسین بن عبد الرحمن بن عمرو بن سعد بن معاذ که اشتباهًا مدهد: حسین بن عبد الرحمن عن عمر بن سعد بن معاذ.
۱۳. خبری درباره شأن نزول آیه «يا ويلتى ليتنى لم اتخاذ فلانا خليلا» که درباره امية بن خلف و... نازل شده است. (تفسیر القرآن العظيم ابن ابی حاتم: ۲۶۸۶/۸)
۱۴. خبری درباره نخستین تماس رسول (ص) با اوسیانی که به مکه آمد، دنبال متعدد می‌گشتند. (معرفة الصحابة: ۲۷۲/۱)
۱۵. خبری درباره عثمان بن مطعمون که از زن و طعام فاصله گرفته بود و توصیه‌ای که رسول (ص) به او کرد. (طبقات المحدثین باصبهان: ۲۱۵/۳)
۱۶. خبر فعالیت مشرکان بعد از شکست در بدر برای بسیج مردم در جنگ با مسلمانان (تفسیر القرآن العظيم ابن ابی حاتم: ۱۶۹۸/۵)
۱۷. خبری درباره نماز پیامبر بر حمزه (الاصابه: ۳۳۱/۷)
۱۸. در وصف سعد بن معاذ و حکایت تیرخوردن او در خندق و مرگ وی در سن ۳۷ سالگی (طبقات: ۳۳۱/۳)
- قال الواقدی: أنا عتبة بن جبيرة، عن الحسين بن عبد الرحمن بن عمرو بن سعد بن معاذ قال: كان سعد بن معاذ [رجلًا] أبيب طوالاً، جميلًا، حسن الوجه، أعين، حسن اللحية. فرمي يوم الخندق سنة خمس فمات منها وهو ابن سبع وثلاثين سنة. ودفن بالبقاء.
۱۹. خبری درباره سخن رسول خدا (ص) درباره شب بعد از عملیات غزوه احمد:
- قال رسول الله حين غشیه القوم: من يشتري لنفسه، كما حدثني حصین بن عمرو بن سعد بن معاذ. (السیر و المغازی: ۳۲۸/۳؛ ابن هشام: ۲، ص ۸۱)
۲۰. خبری درباره شهیدی از بنی عبد الشهل که بدون آنکه حتی یک نماز بخواند، در احد شهید شد و به بیشتر رفت. (ابن هشام: ۹۰/۲)
۲۱. خبر درباره دفن سعد بن معاذ. (طبقات: ۳۳۰/۳-۳۳۱) سند قدری آشفته است، اما اگر درست باشد نام «ابراهیم بن حسین بن عبد الرحمن» پسر حسین بن عبد الرحمن از آن به دست می‌آید که واقدی از اونقل می‌کند.
۲۲. خبری درباره جنگ با بنی قریظه (المغازی واقدی: ۵۱۵/۲).
- این خبر تصریحاً به اسم حسین بن عبد الرحمن بن عمرو بن سعد بن معاذ درباره کشتن اسرای بنی قریظه نقل شده است. راوی از وی هم عتبة بن جبیره اشهلی، هم طائفه‌ای اوست. دو خبر پایین تر هم در فتح مکه به همین ترتیب از عتبة بن جبیره از

٣٤. خبری به نقل از عکرمه درباره گلایه ام عماره انصاریه از اینکه چرا همه آیات درباره مرده است، نه زن ها که به دنبال آن، آیه ان «المسلمین والمسلمات ...» نازل شد. (الاصابه: ٤٤٢ / ٩)
٣٥. خبری از امام عاصم همسر عتبة بن فرق سلمی که می گفت بوی خوبی که از او می آید، از پیامبر(ص) گرفته است. (امتناع الاسماع: ٣٦٦ / ١١)
٣٦. خبری درباره دیدار شماری از زنان از رسول خدا(ص) در وقت بیماری که منجر به رحلت شد و اینکه بالای سرس رسول خدا(ص) مشکی آویخته بودند و قطره آب روی صورت حضرت می چکید تا حرارت طب را کاهش دهد. (طبقات: ٢٤٨ / ٨)
٣٧. خبری درباره بیمار شدن رسول(ص) و حجامت ایشان (طبقات: ١٥٥ / ٢)
٣٨. خبری درباره مالک بن نویره و اینکه پس از رسیدن رسول(ص) به مدینه از سفر حججه الوداع گروهی را برای جمع صدقات فرستاد که مالک بن نویره یکی از آنها بود. (تاریخ طبری: ٥٤١ / ١١)
٣٩. خبری درباره ابوبکر وصف قیافه و موی او (طبقات: ١٤٢ / ٣)
٤٠. خبری درباره عمر از دوران خلافت او (طبقات: ٢٥٦ / ٣)
٤١. خبری درباره سعد و قاص و جنگ قادسیه (تاریخ طبری: ٤٩٦ / ٣؛ البدایه و النهایه: ٤٠ / ٧)
٤٢. چند خبر درباره فتوحات از سعد و قاص وفتح جلواء (طبری: ٤٩٦ / ٣ و ٤١ / ٤ و ١٢٦)
٤٣. خبری درباره ارسال نعمان بن مقرن توسط عمر به نهادوند (تاریخ طبری: ١٢٦ / ٤)
٤٤. خبری درباره برخی از انتصابات عمر از سه روز پیش از قتل وی (تاریخ بغداد: ١٩١ / ١)
٤٥. خبر قتل عمر از عبدالله بن میمون اودی که خودش در آن وقت، پشت سر عمر بوده است. (تاریخ المدینه المنوره: ٣ / ٨٩٩؛ الاصابه: ٨٥ / ٢)
٤٦. خبر دیگری درباره قتل عمرو سخنان وی پس از زخمی شدن (تاریخ المدینه المنوره: ٣، ص ٩٣٤)
٤٧. خبری درباره وصیت عمر پس از زخمی شدن (الاموال ابو عبید، ٢٩٨، ١٦٨)
٤٨. خبری درباره درگذشت حذیفة بن یمان در مدائن (تاریخ بغداد: ٢٨٨ / ٨)
٤٩. خبری از اتفاقی که میان او و مقداد اسود و ... رخ داده بود. (الاصابه: ٥٤٧ / ٤)
٥٠. خبر حضور شورشیان علیه عثمان در مدینه و گفتگو با وی (الاغانی: ٣٦٨ / ١٢) و خبری دیگر درباره گفتگوی عمار با عثمان (تاریخ المدینه المنوره: ٣ / ١١٠١ و اخباری دیگر (١١٤٩، ١١٨٨))
٥١. خبری از جنگ جمل (الاصابه: ٦ / ١٦)، (معجم الصحابة: ١٣ / ٤٥٦٥) سخن محمد بن طلحه با عایشه در روز جمل.
٥٢. خبر دیگری از جمل (تاریخ الاسلام ذهبي: ٣ / ٤٨٦) و خبر دیگر: (تاریخ الاسلام: ٣ / ٥٥٥ - ٥٥٦). و خبری دیگر: (جمل مفید: ١٤٣).
٥٣. خبری درباره اینکه چرا حنف بن قیس از امام علی(ع) کناره گرفت (تاریخ دمشق: ٣٣١ / ٣٩)
٥٤. خبری درباره اجرای حد توسط امام علی(ع)، حصین بن عبد الرحمان از شعبی (حليه الاولیاء: ٤ / ٣٢٩)
٥٥. خبری درباره شریح قاضی (طبقات: ٦ / ١٩١) و نقل قضاوی از شریح به نقل از امام علی(ع) درباره خنثی (تاریخ نیشابور، المنتخب من السیاق: ٢١)
٥٦. خبری درباره سخن گفتن برخی از کشتگان در صفين و جمل (امتناع الاسماع: ٥ / ٢٩٨). این خبر در

فضائل خلفاست و نقل دیگر از همین حصین این است که کشتگان روز جنگ با مسیلمه این مطالب را می‌گفتند! (تاریخ دمشق: ۴۰۸/۳۵) شماری از نقل‌های مربوط به عشره مبشره به حصین منسوب شده است (همانجا: ۲۷۴- ۲۷۱/۳۵)

۵۷. خبری درباره شهادت امام علی(ع) از هلال بن یساف (مقتل الامام امیرالمؤمنین ۲۸/)

٥٨. خبری دیگر از شهادت امام علی(ع) و اینکه دونفری کی ابن ملجم و دیگری شبیب بن بجره اشجاعی به امام حمله کردند (مقتل الامام امیرالمؤمنین: ٨٢): خبراًين است: حدثنا الحسين، نا عبد الله، نا محمد بن عمرو بن الحكم، نا الصحّاح بن شهر، نا خارجه، عن حصين، عن هلال بن يساف، قال: كان علي بن أبي طالب يخرج إلى صلاة الفجر، فيقول: الصلاة الصلاة؛ فبينا هو كذلك إذ ابتدره رجلان، فضربه أحدهما ضربة بالسيف، فسبقه ابن التبّاح راجعاً، وأخذ الآخر، فقالوا: ما نرى به بأيّ؟ فقال: لقد سقيته السمّ شهررين، ولو قسمتها بين العرب لأفتقهم. وجعل النساء يبكين عليه، وجعل آخرون يقولون: ليس عليه بأيّ؛ فقال ابن ملجم لعنـه الله: أفعلـي تكونـ؟!

۵۹. روایتی در فضیلت امام علی (ع) از حسین از اسماء بنت عمیس (مناقب الامام امیر المؤمنین، محمد بن سلیمان کوفی: ۳۴۹/۱)

۶۵. روایتی از ابن عقده، از احمد بن محمد دینوری، از علی بن حسن کوفی، از عمیره بنت اوس که گوید: حدثنی جدی الحصین بن عبد الرحمن، عن ابیه، عن جده، عن عمرو بن سعد، عن امیر المؤمنین (فضائل امیر المؤمنین، ابن عقده: ۱۴۲/۶۷ و روایتی دیگر؛ ۱۰۳) این روایت هم برخی دیگر از اعضای این خانواده اوسه، را نشان می‌دهد.

۶۱. خبری درباره اینکه پس از شهادت امام علی(ع) و آمدن مغیره بن شعبه به کوفه، سنت لعن بر امام را برقرار کرد (اخبار مکه فاکهی: ۹۰/۴؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ۱۳، ص ۲۲۰). شاید روایت دیگری هم از حصین درباره مردی که لعن بریکی از اصحاب الجنه دارد، اشاره به همین مغیره باشد؛ روایتی که احمد بن حنبل، در (فضانی، الصحاحدة: ۱/ ۲۸۲) آورده، اما به گونه‌ای که نامم، از مغربه در آن نباشد.

<sup>٦٢</sup> خبری مشتملا، فضیلت امام علی (ع)؛ (مناقب ابن المغازل؛ ١٢٣)

٦٣. خبری درباره ضربت خوردن امام حسن(ع) در مدائن: (مناقب ابن المغازلی: ٤٤٨)، (تاریخ دمشق: ٢٤٩/١٣)

<sup>٦٤</sup> خبری درباره غارت مدینه توسط مسلم بن عقبه در واقعه حره: (طبقات: ٥، ص ٣٧٠) (ترجمه)

۶۵. اخبار کربلا که ذیلًا درباره آن سخن خواهیم گفت.

البته به نظر می‌رسد شمار روایات تاریخی حصین بن عبدالرحمن بیش از اینهاست و آنچه اشاره شد صرفاً برای آن است که نشان داده شود وی تمایلات تاریخی و سیره‌ای داشته است. برخی از این روایات به صورت خاص روایات جعلی و ساختگی است که ممکن است به او نسبت داده شده باشد. نمونه آن در (الدایه و النهاية: ۱۵۸/۶) آمده است.

### نمونه‌های کلامی، هم دارد:

قال أبو عوانة: حديثنا إبراهيم بن عبد الله حدثنا محمد بن إسحاق حدثنا قتيبة بن سعيد حدثنا خالد عن حبيب بن عبد الرحمن عن ميمون قال: أربع لا تكلم فيهم: على، وعثمان، والقدر، والتسميم. وقال: احذروا كل هوى يسمى بغير الإسلام. (البداية والنهاية: ٣١٩/٩)

ابتداء أخبار مقتل مسلم بن عقيل والحسين بن علي وولده وشيعته من ورائه وأهل السنة وما ذكرها في ذلك من الاختلاف: حدثني أبوالحسن أحمد بن الحسين النيسابوري قال: حدثني محمد بن القاسم المديني عن أبي حازم مولى ابن عباس عن ابن عباس، قال: وحدثني علي بن عاصم عن الحصين بن عبد الرحمن عن أبيه عن مجاهد عن ابن عباس، قال: وحدثني أبو حاتم سهل بن محمد الصانع قال: حدثني نعيم بن مراحم المنقري عن محمد بن عمرو بن واقد الواقدي، قال الواقدي ... . (الفتوح: ۲، ص ۳۲۲)

اما روشن نیست که کدام بخش، از نوشته یا روایت حسین است.

پیش از این گفتیم اینکه حسین بن عبد الرحمن در سال ۱۳۶ در سن ۹۳ سالگی درگذشته باشد، تولد او را در سال ۴۳ نشان می دهد. اور جایی می گوید وقتی امام حسین کشته شد من در کوفه بودم؛ در حالی که سه روز خاکستر روى صورتمن بود. راوی از او پرسید که آن وقت چه سن و سالی داشتید؟ گوید: مردی متأهل بودم. (تاریخ واسطه: ۹۹-۱۰۰) اگر در این نقل تردید نکنیم، او حتی خودش هم واقعه کربلا را درک کرده، چه رسد به آنکه از کسانی که در آن رویداد درگیر بوده اند، مانند سعد بن عبیده مطالبی نقل کرده باشد. بدین ترتیب او دست کم یک نسل از ابومحنف به حادثه نزدیک تربوده است، اگرچه از لحاظ کمی و فنی موقعیت او بسیار پایین تراز ابومحنف است. با این حال مهم آن است که روایت مستقلی است و حتی اگر چند نکته تازه داشته باشد مهم است.

گزارش حسین بن عبد الرحمن گاه بدون نام بردن از کسی به عنوان شیخ نقل شده و صرفاً با تعبیر «قال حسین» آمده است، اما در مواردی هم از افرادی مشخص گزارش هایی را آورده است که عبارتند از:

هلال بن اساف [یسف]. این راوی، تمایلات شیعی در حد نقل برخی از اخبار دارد. طبعاً مقصود نوعی تشییع عراقی است، نه بیشتر. برای نمونه روایت او را در نقل خطبه امام حسن (ع) در (طبقات الکبری: ۳۱۸/۱۰) ملاحظه کنید. امام در آنجا آیه تظہیر را اختصاصی اهل بیت (ع) می داند. (بنگرید: تفسیر القرآن العظیم، ابن ابی حاتم: ۳۱۳۲/۹؛ شواهد التنزیل: ۳۲/۲؛ تاریخ دمشق: ۲۷۰/۱۳)

برخی روایات فقهی هم در میان اینها هست (طبقات الکبری: ۲۳۱/۶) [روایتی از هلال بن یسف، از شوهر خواهرش ابو حیان، از ابن مسعود] و نیز روایتی دیگر در (سبل الهدی: ۱۵۵/۸) و مورد دیگر که کسی پشت سر پیامبر (ص) نماز خواند، به دلیلی حضرت به او فرمودند نمازش را اعاده کند (معجم الصحابة: ۵۲۴/۱)؛ تاریخ بغداد: ۳۴۶/۴) و روایتی درباره طلاق (تاریخ بغداد: ۳/۲۸۴) و مورد دیگر و قدری متفاوت (تاریخ جرجان: ۴۲۷) و مورد جالب دیگر: (اخبار القضاة: ۶۶۵). مورد جالبی درباره برخورد پیامبر با انگشت طلا (معرفه الصحابة: ۱۰۱/۵). دعای وقت افطار از حسین از هلال بن یسف (طبقات الکبری: ۲۲۵/۶). حکم کسی که زودتر از امام سراز سجد به برمی دارد باز حسین از هلال بن یسف (طبقات: ۲۳۱/۶). خبری هم از حسین بن عبد الرحمن از هلال بن اساف، درباره اسب داری (عيون الاخبار: ۲۴۸/۱)

طبعاً مطمئن نیستیم که همه این نقل‌ها از حسین بن عبد الرحمن سلمی مورد نظر ماست.

### مقتل الحسين (ع) / حسین بن عبد الرحمن

متنی از حسین بن عبد الرحمن در منابع تاریخی باقی مانده که گزارش تاریخ کربلا به اختصار است. این متن از آغاز تا پایان ماجراه عاشورا را دارد و علاوه بر اصل واقعه، چند روایت خاص هم از علائم غیرطبیعی که در آسمان و زمین پدید آمد، در پایان دارد.

متن یاد شده در چند منبع آمده است:  
انساب الاشراف بلاذری (۲۷۹ م)

تاریخ طبری (م ۳۱۰)

بغية الطلب في تاريخ حلب از ابن العديم (م ۶۶۰)

البداية والنهاية از ابن کثیر که البته متن از تاریخ طبری است.

برخی از این اخبار در منابع دیگری هم آمده است که به عنوان نمونه می توان به مناقب ابن المغازلی (م ۴۸۳)، تاریخ دمشق ابن عساکر و میثیر الاحزان از ابن نما اشاره کرد. اما تنها یک خبر در تاریخ واسطه از او اخر قرن سوم آمده که عیناً در ابن العديم نیز تکرار شده و در جای خود اشاره کرده ایم.

از یک سند فتوح ابن عثم یعنی جایی که ده ها سند را داخل هم کرده و یک سری اسم داده که از اینها استفاده کرده، معلوم می شود که از اخبار حسین بن عبد الرحمن هم استفاده کرده است. این سند در آغاز نقل واقعه عاشورا آمده است:

باشد. عددی که در جاهای دیگرداریم، بیعت چهل هزار نفر را مسلم است که آن هم قابل قبول نیست، اما اغراق در این امور عادی است. مسلم در خانه هانی است وابن زیاد او را دستگیر کرده می کشد. آن گاه مسلم شورش می کند، در حالی که در مسجد جامع کنار قصر است. ابن زیاد دستور شکافتن سقف را داده، جریده هایی را آتش زده در مسجد می اندازد. معلوم می شود حدود پنجاه نفر باقی مانده اند. آن گاه رهبران محلات کوفه را بسیج کرده، جنگی درمی گیرد. مسلم پنهان می شود. کسی خبر به محمد بن اشعث می دهد که مسلم در خانه زنی پنهان شده است. وقتی نیروها می رسند، آن زن آتش روشن کرده و در حال ریختن آب برای شستشوی خون های مسلم است. او را بدون دادن عهد بخشن، گفتوگه نزد ابن زیاد می آورند. گفتگوی ابن زیاد در حالی که او را به نام مادرش صدا می زند: «بابن حلیه» آمده ای سلطنت را از من بگیری؟ پاسخ مسلم این است که حلبه بهتروپاک تراز سمية است! پس از آن دستور می دهد تا مسلم را بکشند.

بخش دوم گزارش ماجرا از پس از شهادت مسلم تا لحظات پیش از شهادت امام حسین(ع) است. ابن زیاد دستور می‌دهد راه‌های حدفاصل مسیر بصره تا مسیر شام بسته شود. امام حسین(ع) هم در حالی که از وقایع کوفه خبر ندارد در حال حرکت به کوفه است. در میانه راه به اعراب می‌رسد. سؤال می‌کند. می‌گویند نمی‌دانند چه اتفاق افتاده، اما حق حرکت به این طرف و آن طرف ندارند. امام مسیر را تغییر داده به سمت شام ادامه می‌دهد تا آنکه در کربلا سپاهیان به او می‌رسند. این گزارش اخیر بسیار کوتاه شده است. در واقع حکایت این است که وقتی امام با سپاه حریر خورد کرد و دریافت که کوفه نباید برود، راهش را به سمت بازگشت تغییر داد. سپاه حرایح از نداد. آنها راه میانه‌ای را انتخاب کردند تا خبری و دستوری از کوفه برسد. در کربلا بودند که دستور توقف داده شد. راوی اولی ادامه می‌دهد: امام از عمر سعد و شمر و حصین بن تمیم خواست تا اجازه دهنده به سمت یزید برود و دست در دست او بگذارد. آنها گفتند فقط باید حکم ابن زیاد را پذیرید. می‌دانیم در این باره تردیدهایی شده است، اما در این روایت چنین آمده است. شاید امام می‌خواست از دسترس ابن زیاد دور شود. ابن زیاد هم دریافت و مانع شد. ادامه روایت برخورد حراست. او می‌گوید اگر این درخواست حسین را ترک و دلیم که دو دشمن اصلی مسلمانان در این مقطع زمانی بودند می‌کردند، باید می‌پذیرفتید؛ چه رسد از حسین. آنها قبول نکردند. او به سمت حسین(ع) آمد و سلام داد. سپیر خود را بازگرداند که نشان تسلیم بود. آن‌گاه به سمت دشمن

سعد بن عبیدة. وی در کربلا حاضر بوده و گزارش‌های وی دقیقاً این مطلب را نشان می‌دهد.

مولی لمعاویه بن ابی سفیان که نامش به میان نیامده، اما خبری از کربلا، به طور مستقیم نقل کرده است.

در اینجا ابتدا گزارش این چند متن را به فارسی به صورت خلاصه ترجمه خواهیم آورد و سپس متن عربی را ارائه خواهیم کرد.

### الف) گزارش و بررسی متن

تلاش برای استخراج یک متن منسجم از یک راوی و درباره یک حادثه، این نتیجه را دارد که می‌توان به فکر و اندیشه‌ای که آن را پرداخته و نکات تاریخی را کنار هم چیزهای برد. در واقع وقتی یک راوی گزارش واقعه‌ای را به صورت متمرکز نقل می‌کند، نوعی انسجام در آن وجود دارد.

نکته بعد اینکه در این قبیل متن‌ها اغلب نکات اختصاصی وجود دارد که در بقیه متن‌ها نیست. دلیلش عمدتاً منابع خاص است که این را وی از آن استفاده کرده و هرچه این منابع خاص بیشتر باشد، نکات اختصاصی بیشتر است.

این چند گزارش که در چند منبع آمده به نوعی مکمل یکدیگر هستند و صرف نظر از نکات تکراری که به دلیل روایت مکرر در منابع مختلف آمده، حاوی گزارش منسجم با نکات خاص مربوط به روایت حصین بن عبدالرحمان است. طبعاً نزومی ندارد که ما همه موارد را پذیریم، اما نفس اینکه چه تصویر کلی می‌توان از یک گزارش به دست آورده جالب توجه است.

این چند متن اختلافاتی در برخی از الفاظ و اسامی با یکدیگر دارند که برخی ناشی از خطاهای تصحیفی است. برای مثال نام جویریه بن بدر تمیمی که از سوی ابن زیاد نزد عمر بن سعد آمد تا تصمیم او را در جنگ محکم کند و به نظر می‌رسد این اسم و آمدنش ویژه همین مقتول حصین بن عبد الرحمن است، به چند صورت آمده است. همین مسئله درباره شخصی به نام عمرو بن خالد طهوى یا طهواى هم که باز ویژه همین متن است، رخ داده و به چندین صداقت درج شده که در مت: اشاهد شده است.

بخش اول این روایت مربوط به اعلام آمادگی کوفیان تا رفتن مسلم به آن شهر و کشته شدن اوست که گرچه کوتاه است، جالب است. اهل کوفه نامه نوشته و اعلام کردند که یکصد هزار شمشیر منتظر آمدن شمامست. این رقم اغراق آمیز می‌تواند در برخی از نامه‌ها آمده

رفت. دونفر را کشت و سپس کشته شد. از زهیر هم یاد شده است که در راه امام حسین را دید در حالی که به حج می رفت و با او همراه شد. در این جانمای چند فرمانده سپاه کوفه آمده که دومورد آن در منابع مختلف تلفظ شده است. ابی بجهه مرادی که ابوحریره مرادی هم نوشته شده، معن سلمی و دیگری عمرو بن حجاج که فرد شناخته شده است.

در اینجا روایتی استثنایی را حصین بن عبد الرحمن از سعد بن عبیده نقل می‌کند که می‌گوید: شماری از پیروان ما از اهالی کوفه روی تپه‌ای نشسته بودند و دعا کرده از خداوند می‌خواستند نصرتش را بر حسین نازل کند. سعد بن عبیده گوید: من گفتم: ای دشمنان خدا، چرا فرود نمی‌آید تا اورا پاری رسانید؟

اما گزارش شهادت امام حسین از زبان همین سعد بن عبیده است که می‌گوید خودش شاهد بوده که حسین با کسی که این زیاد فرستاده بود صحبت می‌کرد، در حالی که یک «جبهه» از «برد» روی دوش داشت. وقایی آنها سخن حسین را نپذیرفتند، به سمت میدان جنگ رفت، در حالی که یکصد یا نزدیک به یکصد نفر با او بودند. پنج نفر آنها از «صلب» امام علی (فرزندانی از نسل امام علی) و شانزده نفر از بنی هاشم بودند. در میان آنها مردی از سلیمان بود که هم پیمان آنها بود. همین طور مردی از کنانه با آنها بود که او هم هم پیمان کنانه بود. سعد بن عبیده می‌گوید خودش همراه عمر بن سعد در آب [مشغول شنا] بودند که مردی از راه رسید و با او به آرامی صحبت کرد. او گفت: این زیاد کسی به نام حویزة بن بدر تمیمی را فرستاده و به او گفته اگر تو، یعنی عمر بن سعد - با حسین نمی‌جنگی گردنت را بزنند. راوی گفت: پس عمر بن سعد برخاسته، اسپیش را سوار شد، سلاح برگرفت و به میدان جنگ رفت و جنگید تا حسین کشته شد. آن گاه سراور را جدا کرده برای این زیاد فرستاد، در حالی که او با چوب بر لبان امام می‌زد. راوی گوید: من دیدم که موی سرامام سیاه و سفید درآمیخته بود «قد شمط». [اختلال الیاضر، بالسادو]

در این وقت این زیاد دستور داد تا دختران وزنان او را در جای خوبی جای داده، به گوشه‌ای منتقل کرده، لیاس و نفقة و رزق به آنان بدهند.

در ادامه آمده است در این اوضاع خبر اینکه این اوضاع دو فرزند عبدالله بن جعفر به مردی از طی پناه برده بودند و او گردن هر دو را زده بود و سرشان را برای این زیاد آورد. این زیاد خواست سرآن مرد را جدا کنند که نکد و دستور داد خانه اش را منهدم کردند.

حسین بن عبدالرحمان می‌گوید وقتی حسین کشته شد، دو تا سه ماه گویی همه دیوارها به خون آغشته بود، از نماز صبح تا پرآمدن آفتاب.

حصین بن عبد الرحمن از یکی از موالی بیزید نقل می‌کند که وقتی سر حسین را برابر بیزید گذاشتند، او شروع به گریه و نفرین ابن مرجانه کرد و گفت به خدا اگر میان او و حسین خوبیشی «رحم» بود، چنین رفتار نم کد.

آنچه گذشت گزارشی بود که بلاذری از حسین بن عبدالرحمن نقل کرده است. طبری همین گزارش را آورده، اما در لابه لای آن نکاتی کم و زیاد شده است. از جمله در گفتگوی ابن زیاد با هانی نکاتی دارد که به هانی گفت: چقدر به تواحتراست و اکرام کردم و تواین طور پاداش خوبی های من را دادی. جالب است که طبری همین تعابیر را آورده و می گوید که اینها را «حسین بن نصر» در اینجا افروده است. بنابراین این جملات از حسین بن نصربنیست. در ادامه درباره واکنش مسلم می گوید او فریاد زد: «یا خیل الله ارکبی»، اما کسی، اور اجابت نکرد، در حالی که تصور می کرد در میان جمعیت عظیمی از مردم است.

در اینجا یک نکته افزون دارد. حصین بن عبد الرحمن از هلال بن یساف نقل می‌کند که من آن شب مردم را در «مسجد الانصار» دیدم. همین طور که به چپ و راست در حرکت بودند، جمعیت‌های سی یا چهل نفره از آنها جدا می‌شد. وقتی شب تاریک از راه رسید، وارد مسجد شدند. اینجا بود که پس از مدتی وقتی دیدند همه جمعیت کم شد، سقف مسجد را شکافتند و جریده‌هایی را آتش زده داخل انداختند و دیدند که بینجا نفر بیشتر مانده‌اند.

آنگاه ابن زیاد پایین آمده به منبرفت و مردم را بر اساس محلات گروه‌گروه کرده، به جنگ با مسلم رفتند که طی آن مسلم زخمی عمیق برداشت، در حالی که تعدادی از یارانش کشته شدند. مسلم به خانه یکی از کنديان رفت. در این وقت مردی به محمد بن اشعث محل اختفای او را نشان داد. در اینجا همان گزارش بالذرى آمده و اینکه دستور داد گردن مسلم را زدند.

ادame گزارش در بستان راهها و آمدن امام و مواجه شدن با سپاهیان در کربلا و نیز ماجرای حرهمان است که در بلاذری آمده است. در اینجا می‌گوید وقتی طرف حسین آمد، تصور کردند برای جنگ با آنها آمده است، اما وقتی نزدیک شد، سپرس را به پشت برگرداند و سلام کرد. سپس براصحاب این زیاد یورش برد، دو نفر را کشت و کشته شد. در اینجا از سه نفر از فرماندهان این زیاد یاد کرده که در خبر بلاذری هم بود، اما در اینجا از قول حصین بن عبد الرحمن آمده است که «و قد رأيتهما»، من این دورا دیدم. مقصدش بعد هاست که آنها زنده بوده‌اند و او آنها را دیده است.

ادame گزارش همان است که بالذری هم داشت. حسین با کسی که این زیاد فرستاده بود، صحبت کرد و راوی می‌گوید که من دیدم که جبهه‌ای روی دوش حضرت بود. وقتی با آنها صحبت کرد و رفتند، مردی به نام عمر بن خالد طهوری تیری زد. راوی گوید: من دیدم که تیرین دو گتف امام، معلق بر جبهه بود. آنها که حرف امام را پذیرفتند، او به میدان برگشت و من اورامی دیدم. تکرار «لاظرالیه» نشان تأکید راوی برای این است که شاهد صحنه بوده است. او می‌گوید صد نفر با امام بودند که پنج نفر از نسل امام علی و شانزده نفر از بنی هاشم بودند. آن‌گاه به مردی از سلیم و مردی از بنی‌کنانه هم اشاره دارد، اما دنیال آن تعبیر مبهمی به صورت «وابن عمرین زیاد» آمده که براساس متن البدایه و النهایه باید «وابن عم زیاد» باشد. یعنی علاوه بر آن دونفر از سلیم و کنانه، این عم این زیاد هم همراه امام حسین بوده است و این نکته جالب توجهی است.

ادame گزارش سعد بن عبیده که با عمر بن سعد مشغول آبتنی بوده و نماینده این زیاد رسیده و سپس وارد جنگ شدن و کشتن امام حسین و جدا کردن سرآن حضرت همانند همان است که در انساب بلاذری آمده است. دنباله آن هم بدون تفاوت در طبری آمده است. در این خبری که طبری به نقل از حصین بن عبدالرحمان افزون بر انساب دارد، روایتی است که گوید علاء بن ابی عایشه نقل کرده و گفته است رأس الجالوت از قول پدرش گفت: من وقتی به کربلا می رسیدم، اسمی رامی زدم تا زود از آنجا عبور کند. پرسیدم: چرا؟ گفت: ما شنیده بودیم که پسر پیامبری در اینجا کشته می شود. می ترسیدم که خودم باشم. وقتی حسین کشته شد، متوجه شدیم که مقصد او بوده است. پس از آن وقتی عبور می کردم، دیگر عجله نمی کردم. متن طبری از حصین بن عبدالرحمان در اینجا پایان می یابد.

گزارش ابن عدیم تفاوتی با آنچه گذشت ندارد و البته مختصرتر هم هست. در اینجا نام سعد بن عبیده آمده و او را «سلمی» شمرده است. روایت رأس الجالوت هم نقل شده که طبعاً می تواند از طبری باشد.

در ابتدای متن، این کثیف به عنوان چهارمین متن، این تعیین آمده: «عن حصیب»؛ قال: ادرکت من مقتل

ابن زياد للناس: تميروا أرباعا، فانطلق كل قوم إلى رأس ربهم، فنهض إليهم قوم قاتلوا مع مسلم، فجرح مسلم جراحة، وقتل ناس من أصحابه، ولجا [مسلم] إلى دار من دور كندة، فجاء رجل إلى محمد بن الأشعث وهو جالس عند ابن زياد، فأخبره بذلك، فقال [ابن الأشعث] لابن زياد: إنه قال لي: إن مسلماً في دارفلان. فقال: ائتوني به. فدخل [ابن الأشعث] عليه وهو عنده امرأة قد أوقدت نارا، فهي تحبس عنه الدم، فقالوا له: انطلق إلى الأمير.

فقال عفوا. قالوا: ما نملك ذلك. فانطلق معهم، فلما رأه، أمر به فكتف، وقال: أجيئت يا ابن حُليَّة<sup>۱</sup> لتنزع سلطاني، وأمر به فضررت عنقه. قال: وحليَّة، أم مسلم بن عقيل وهي أم ولد. (انساب: ۲۲۴/۳)

[۳] ثم أمر[ابن زياد] بأخذ ما بين واقصه إلى طريق الشام إلى طريق البصرة.

وأقبل الحسين وهو لا يشعر بشيء، حتى لقي الأغراط فسألهم فقالوا: والله ما ندرى غير أنا لا نقدر على أن نخرج أو نلنج. فانطلق سيرنحو الشام إلى يزيد، فلقيته جنود بكرباء فناشدهم الله.

وكان بعث إليه عمر بن سعد، وشمر بن ذي الجوشن وحسين بن تميم، فناشدهم الله أن يسيروه إلى يزيد، فيضع يده في يده فقالوا: لا إلا على حكم ابن زياد!

وكان فيمن بعث إليه، الحزبن يزيد الحنظلي، فقال لهم: يا قوم! لو سألتكم هذا الترك والدليل ما حل لكم أن تمنعوا منه! فأبوا إلا أن يحملوه على حكم ابن زياد، فركب [الحزن] وصار مع الحسين، ثم كر على أصحاب ابن زياد، فقاتلهم قتل منهم رجالين ثم قتل. (همان: ۲۲۵/۳)

۱. قال ابن قبيبه: كانت أم مسلم بن عقيل، نبطية من آل فرزند «المعارف» ص ۲۰۴ وخرج ولد عقيل مع الحسين بن علي بن أبي طالب قاتل منهم تسعة نفر، وكان مسلم بن عقيل اشجعهم. در(انساب: ۲۲۴/۲) ابن كفتگواشاه به همان مطلب است: جرى بين ابن عقيل وابن زياد كلام فقال له: أيه يا حليلة. فقال له [ابن] عقيل: محلية خير من سمينة وأعف.

الحسين». روشن نیست مقصود چیست. چون شبیه این عبارت در متن های دیگر نیست. شاید مقصود آن باشد که حسین گفته است که من روایت خاصی از مقتل الحسين دارم. دنبال آن از قول سعد بن عبیده آورده که حسین را دیدم که جبه ای از برد پوشیده بود و عمرو بن خالد طهوی تیرانداخت که به جبه او معلق بود. سپس از طبری باقی ماجرا را مختصراً نقل کرده و گوید در قصه قتل مسلم همان است که قبلًاً آوردیم. سپس دنباله ماجرا را به نقل از طبری والبته همان عبارات حسین بن عبدالرحمن را آورده است. سپس حکایت زهیر را آورده و آن گاه باقی ماجرا را درباره کشته شدن امام آورده است. گزارش بعدی از سعد بن عبیده همان داستان آب تنی عمر بن سعد و آمدن تماینده ابن زياد است که به دنبال آن عمر وارد میدان نبرد شد و امام حسین را کشت، سرش را جدا کرد و برای ابن زياد فرستاد. در واقع نکته افزونی برگزارش های قبلی که مرور کردیم ندارد.

افزون برآنچه در چند متن بالا گذشت، یک روایت هست که ابن عدیم نقل کرده و علاوه در منبعی قدیمی تراز آن، یعنی تاریخ واسط هم نقل شده است. در آن جا علی بن عاصم از حسین نقل می‌کند که من در کوفه بودم که خبر قتل امام حسین (رضوان الله تعالى عليه) رسید. ما سه روز را پشت سرگذاشتیم، در حالی که خاکستر صورتمن را پوشانده بود.

## ب) مقتل الحسين برواية حسين بن عبد الرحمن انساب الاشراف: ۲۲۷ - ۲۲۴/۳

[۱] حدثنا سعيد بن سليمان، حدثنا عبد الله العوام، عن حسین: إن أهل الكوفةكتبوا إلى الحسين: إنا معك ومعنا مائة ألف سيف.

فيبعث (الحسين) إليهم مسلم بن عقيل فنزل بالكوفة (في) دارهانئ بن عروة، فيبعث إليه ابن زياد، فأتى به فضرره بقضيب كان معه، ثم أمر به فكتف وضررت عنقه، فبلغ ذلك مسلم بن عقيل، فخرج في أناسٍ كثير.

[۲] قال حسین: فحدثني هلال بن اساف قال: (ثم إنهم) لقد تفرقوا عنه، فلما قلت الأصوات، فقيل لابن زياد: ما نرى معه كبيراً كذلك. درست آن: كثيراً أحد. فأمر فرفع جرادي فيها النار، حتى نظروا، فإذاليس مع مسلم إلا قدر خمسين، فقال

منابع دیگر، فلماً أبوا ما قال لهم، انصرف إلى مصافه، وإنهم لمأة رجل أو قريب من مائة، فيهم من صلب علىي خمسة، وستة عشر من الهاشميين، وفيهم رجل من سليم، حليفاً لهم ورجل من كنانة حليفاً لهم.

[٧] قال حصين: وأخبرني سعد بن عبيدة، قال:  
إنا لمستنبعون في الماء مع عمر بن سعد، إذ أتاه  
رجل، فسأله فقال: بعث إليك ابن زياد ابن جويرية  
[در طبرى: جويريه] ابن بدر التميمي، وأمره:  
إن أنت لم تقاتل أن يضرب عنك. قال: فخرج  
فوثب على فرسه، ثم دعا بسلامه، فصار إليهم،  
قاتلهم فقتلهم، فجيء برأس الحسين إلى ابن  
زياد، فوضع بين يديه، وجعل ينكتة بقضيب له و  
يقول: أرى أبا عبد الله قد كان شمط.

وأمربناته ونسائه، فكان أحسن ما صنع بهنَّ أن  
أمر لهنَّ بمنزل في مكان معتزل، فأجرى عليهنَّ  
رزقاً، وأمر لهنَّ بكسوة ونفقة.

ولجأ ابنان لعبد الله بن جعفر إلى رجل من طيني،  
فضرب أعنقاهم، وأتى ابن زياد برسهوماً ففهم  
[ابن زياد] بضرب عنقه وأمر بداره فهدمت.

[٨] قال حسين: فلما قُتل الحسين ليثوا شهرين أو ثلاثة، و كأنما متلاظخ الحوائط بالدماء من صلاة الصبح إلى ارتفاع الشمس.

[٩] قال حصين: فحدثني مولى ليزيد بن معاویة قال: لما وضع رأس الحسين بين يدي يزيد رأيته يبكي ويقول: ويالي على ابن مرجانة فعل الله به كذا، أما والله لو كانت بيته وبينه رحم ما فعل هذا. (انس: ٢٢٦ / ٣ - ٢٢٧)

[١٥] حدثنا سعيد بن سليمان، حدثنا عباد بن العوام، عن أبي حصين [ال الصحيح: حصين] قال: لما قاتل الحسين مكثوا شهرين أو ثلاثة و كانوا ملهمي يلاحظ الحيطان بالدم، من حين صلاة الغداة إلى طلوع الشمس [أنساب: ٢٠٩/٣] ظهرت اين تعبير در منبع دیگری نیامده است]

دو خبر زیر را بلاذری مکرر در جای دیگری آورده، اما چون تعابیر  
متفاوتی دارد، نقل می کنیم:

حدثنا سعد عدویه، حدثنا عباد بن العوام، حدثني  
حسین، حدثني هلال بن إساف قال:  
أمرا ابن زياد فأخذ ما بين واقعة، إلى طريق الشام  
إلى طريق البصرة، فلا يترك أحد يلتج ولا يخرج،  
فانطلق الحسين: يسير نحو طريق الشام يربد زياد  
بن معاوية فتلقته الخيول فنزل كربلاء، وكان  
فيمن بعث إليه عمر بن سعد بن أبي وقاص،  
و شمرابن ذي الجوشن، و حصين بن نمير،  
فناشدتهم الحسين أن يسirوه إلى يزيد، فيضع  
يده في يده فأبوا إلا حكم ابن زياد.

وكان ابن زياد ممن بعث إليه الحربين بيزيد الحنظلي فقال: لا تقبلون ما يسألكم من إتيان يزيد؟ فوالله لوسائلكم هذا الترک والدليل ما كان ينبغي أن تمنعوهم إياه! فضرب الحزوجة فرسه وصار مع الحسين فلما دنا منه سلم عليه وعلى أصحابه وقاتل أصحاب ابن زياد فقتل منهم رجلين ثم قتل. (همان: ١٧٣)

[٤] وذكر أن زهير بن القين العجلبي [الصحيح]:  
الجلبي لقى الحسين، وكان حاجاً فأقبل معه.

قالوا: وأخرج إليه ابن زياد، ابن أبي حريرة المرادي،  
ففي الطبرى: ابن بحرية المرادي) وعمرو بن  
الحجاج، ومعنا السلمي [معن السلمي]:<sup>٤</sup>

[٥] قال حصين: فحدثني سعد بن عبيدة، قال: إن أشيائنا من أهل الكوفة لوقوف على تل، يبكون ويقولون: اللهم أنزل عليه نصرك. فقلت: يا أعداء الله ألا تنزلون فتنصرونها؟ (انساب: ٢٢٥/٣)

[٦] قال: وأقبل الحسين يكلّم من بعث إليه ابن زياد، وإنى لأنظر إليه وعليه جبة برد [در

۲. ممکن است مقصود «معن بن یزید سلمی» باشد که می‌گفت: من و پدرم و جامد با رسول الله (ص) بیعت کردیم. (الطبقات الصغیر: ۳۰۷/۱) معن بن یزید بن اخنس سلمی، با معاویه بود و زمانی که قرار بر حکمیت شد، از طرف معاویه به کوفه آمد و گفت: معاویه به عهدش و فکار کرد احلاقو تباید و فاکنی (انساب: ۲۰۵/۳)، اما آیا تا این زمان زنده بوده که به فرماندهم لشکری به جنگ امام حسین برود؟

### تاریخ الطبری: ۳۹۳ - ۳۹۱/۵

حدثني الحسين بن نصر قال: حدثنا ابو ربیعه، قال: حدثنا ابو عوانه [م ۱۷۶]، (شرح حال وی در طبقات: ۲۱۲/۷) عن حسین بن عبد الرحمن قال: بلغنا ان الحسین (ع) ...

وحدثنا محمد بن عمار الرازى، قال: حدثنا سعيد بن سليمان، قال: حدثنا عباد بن العوام قال: حدثنا حسین:

[۱] إن الحسین بن علی (ع) كتب اليه اهل الكوفه: اته معک ما نه الف، فبعث اليهم مسلم بن عقیل، فقدم الكوفه، فنزل دارهانی بن عروه، فاجتمع اليه الناس، فاخبر ابن زیاد بذلك زاد الحسین بن نصر في حدیثه: فأرسل الى هانی فأتاها، فقال: الم اورک! الم اکرمک! الم افعل بك! قال: بلی، قال: فما جزاء ذلك؟ قال: جزاوه أن منعک، قال: تمعنی! قال: فاخذ قضیبا مكانه فضربه به، وأمر فکتف ثم ضرب عنقه،

فبلغ ذلك مسلم بن عقیل، فخرج و معه ناس کثیر، فبلغ ابن زیاد ذلك، فأمر بباب القصر فاغلق، وأمر مناديا فنادی: يا خیل الله ارکبی، فلا أحد یجیبه، فظن انه في ملام من الناس.

[۲] قال حسین: فحدثني هلال بن یساف قال: لقيتهم تلك الليلة في الطريق عند مسجد الأنصار، فلم يكونوا يمرون في طريق يمیننا ولا شملا الا وذهبت منهم طائفه، الثلاثون والاربعون، ونحو ذلك قال: فلما بلغ السوق، وهي ليلة مظلمة، ودخلوا المسجد، قيل لابن زیاد: والله ما نرى کثیر[شاید: کبیرا] احد، ولا نسمع أصوات کثیراً احد، فأمر بسقف المسجد فقلع، ثم أمر بحرادی [کذا]. صحيح آن: بجرادی [فيها النیران، فجعلوا ينظرون، فإذا قریب خمسین رجلا.

[۳] قال: فنزل فصعد المنبر وقال للناس: تمیزوا أرباعاً، فانطلق كل قوم الى راس ربهم، فنهض اليهم قوم يقاتلونهم، فخرج مسلم جراحته ثقیل، وقتل ناس من أصحابه، وانهزموا، فخرج مسلم فدخل دار من دور کنده، فجاء رجل الى محمد بن الشعث وهو جالس الى ابن زیاد، فسأله، فقال له: ان مسلما في دارفلان، فقال ابن زیاد: ما قال لك؟ قال:

إن مسلما في دارفلان، قال ابن زیاد لرجلين: انطلقا فاتیانی به، فدخلوا عليه وهو عند امراة قد أوقدت له النار، فهو يغسل عنه الدماء، فقالا (تاریخ الطبری: ۵، ص ۳۹۱) له: انطلق، الأمير يدعوك، فقال: اعْدَالی عقدا، فقلالا ما نملك ذاك، فانطلق معهما حتى أتاها، فأمر به فكتف ثم قال: هيء هيء يا بن خلیه [کذا]. درست آن: حُلیه]- قال الحسین [کذا]. درست آن: الحسین] في حدیثه: يا بن کذا- جئت لتمنع سلطانی! ثم امر به فضربت عنقه.

[۴] قال حسین: فحدثني هلال بن یساف: أن ابن زیاد امر بأخذ ما بين واقصة الى طريق الشام الى طريق البصرة، فلا يدعون أحدا يلتج ولا أحدا يخرج، فاقبل الحسین، ولا يشعر بشيء حتى لقى الاعراب، فسألهم، فقالوا: لا والله ما ندری، غيرانا لا نستطيع ان نلتج ولا نخرج.

[۵] قال: فانطلق یسیر نحو طريق الشام نحو زید، فلقيته الخيول بکربلاء، فنزل یناشدہم الله والاسلام،

[٦] قال: وكان بعث إليه عمر بن سعد وشمر بن ذي الجوشن وحصين ابن تميم، فناشدتهم الحسين الله والاسلام أن يسيروه إلى أمير المؤمنين، فيوضع يده في يده، فقالوا: لا، على حكم ابن زياد، وكان فيمن بعث إليه الحزبين يزيد الحنظلي ثم النهشلي على خيل، فلما سمع ما يقول الحسين قال لهم: لا تقبلون من هؤلاء ما يعرضون عليكم! والله لوأسلكم هذا الترك والديلم ما حل لكم ان ترذوه! فأبوا إلا على حكم ابن زياد، فصرف الحرّ وجه فرسه، وانطلق إلى الحسين واصحابه، فظنّوا انه انما جاء ليقاتلهم، فلما دنا منهم قلب ترسه وسلم عليهم، ثم كرّ على أصحاب ابن زياد، فقاتلهم، فقتل منهم رجلاً، قتل رحمة الله عليه.

[٧] وذكر: أن زهير بن القين البجلي لقى الحسين وكان حاجاً، فاقبل معه، وأخرج  
إليه ابن أبي بحرية المرادي، ورجلان آخران وعمرو بن الحاجاج، ومعن السلمي، قال  
الحسين: وقد رأيتهمما.

[٨] قال الحسين: وحدثني سعد بن عبيده، قال: ان أشياخا من اهل الكوفه لوقوف على التل بيكون ويقولون: لله أنزل نصرك، قال: قلت: يا اعداء الله، الا تنزلون فتنصرونه !

[٩] قال: فأقبل الحسين يكلّم من بعث اليه ابن زياد، قال: واتّى لانظراليه وعليه جبة من برود،<sup>٣</sup> فلما كلّمهم انصرف، فرمأه رجل من بنى تميم يقال له: عمر [وبن خالد] الطهوي بسهم، فاتّى لانظراليه السهم بين كتفيه متعلقاً في جعبته، فلما أبوا عليه رجع الى مصافه، واتّى لانظراليهم، [تاريخ الطبرى: ٥، ص ٣٩٢] وانهم لقريب من مائه رجل، فيهم لصلب على بن ابى طالب (ع) خمسة، ومن بنى هاشم سته عشر، ورجل من بنى سليم حليف لهم، ورجل من بنى كنانة حليف لهم، وابن عم بن زياد [درچاپى: ابن عمر بن زياد، وتصحیح از روی البدایه و النهایه].

[١٥] قال: وحدثني سعد بن عبيده، قال: أنا لمستنبعون في الماء مع عمر بن سعد، إذ أتاه رجل فسارة وقال له: قد بعث إليك ابن زياد جوهرية بن بدر التميمي، وأمره إن لم تقاتل القوم أن يضرب عنقك، قال: فوثب إلى فرسه فركبه، ثم دعا سلاحه فلبسه، وأنه على فرسه، فنهض الناس اليهم، فقاتلواهم، فجيء برأس الحسين إلى ابن زياد، فوضع بين يديه، فجعل ينكت بقضيه، ويقول: إن أبا عبد الله قد كان شمط،

[١١] قال: وجب على بناته وآهله، وكان أحسن شيء صنعه أن أمر لهن منزل في مكان معتدل، وأجرى عليهن رزقا، وأمر لهن بتفقة وكسوة.

[١٢] قال: فانطلق غلامان منهم لعبد الله بن جعفر، وابن ابن جعفر، فأتي رجلا من طيبة، فلجلأ إليه، فضرب أعناقهما، وجاء برعوسهما حتى وضعهما بين يدي ابن زياد، قال: فهم ضرب عنقه، وأمر بداره فهدّمت.

[١٣] قال: وحدثنى مولى لمعاوية بن ابى سفيان قال: لما أتى يزيد برأس الحسين فوضع  
бинين يديه، قال: رأيته يكع، وقال: لو كان بينه وبينه رحم ما فعل. هذا.

[١٤] قال حسن: فلما قتا الحسين ليثوا شهرين أو ثلاثة، لأنما تلطخ الحوائط بالدماء

٣- ثُمَّ يَوْمَ يَرَى إِذَا أَمْرَكَنَ دُفَّعَاهُ لَا يَرَى مِنَ الظُّلُمَاتِ

يريد الشام، فلقته خيولهم، فنزل عند كربلا،  
فناشده الله والإسلام أن سيرونا إلى أمير المؤمنين  
يزيد، فاض يدي في يده! فأبوا عليه إلا حكم ابن  
زياد.

[٢] قال حصين: حَدَّثَنِي سَعْدُ بْنُ عَبِيْدَةَ  
السَّلْمِيُّ، قَالَ:  
إِنِّي لِأَنْظُرُ إِلَى الْحَسَنِ يَكْلُمُهُمْ وَإِنِّي لَأَنْظُرُ إِلَيْهِ،  
وَعَلَيْهِ جَهَةُ مِنْ بَرُودٍ، فَلَمَّا كَلَمُهُمْ انْصَرَفَ، فَرَمَاهُ  
عَمِيرُ الطَّهَاوِيُّ<sup>١</sup> بِسَهْمٍ، فَإِنِّي لِأَنْظُرُ إِلَى السَّهْمِ بَيْنِ  
كَتْفَيْهِ مُتَعْلِقًا فِي جَيْتَهُ، فَرَجَعَ إِلَى مَصَافَهُ، وَإِنَّهُ  
لَقَرِيبٌ مِنْ مائَةِ رَجُلٍ فِيهِمْ لِصَلْبٍ عَلَيْهِ خَمْسَةٌ،  
وَمِنْ بَنِي هَاشِمٍ سَتَّةُ عَشَرَ، وَمِنْهُمْ حَلِيفٌ لَهُمْ  
مِنْ بَنِي سَلِيمٍ.

[٣] قال [حصين]: فَحَدَّثَنِي سَعْدُ بْنُ عَبِيْدَةَ،  
قَالَ: إِنَّا لِمَسْتَنْقِعُونَ [در چاپی: مستنقعون] في  
الماء مع عمر بن سعد، أَنَّهُ رَجُلٌ، فَسَارَهُ، قَالَ:  
قَدْ أَرْسَلْتُ إِلَيْكُ حُوتَرًا [جويرية] بْنَ بَدْرِ التَّمِيمِيِّ وَ  
أَمْرَهُ أَبْنَ زَيَادٍ إِنْ لَمْ تَقْاتِلْ يَضْرِبْ عَنْكَ، فَوَثَبَ  
عَلَى فَرْسِهِ يَقْاتِلُهُمْ، فَجَاءَ بِرَأْسِ الْحَسَنِ (عَلَيْهِ  
السَّلَامُ) إِلَى أَبْنَ زَيَادٍ، فَوُضِعَ بَيْنِ يَدِيهِ، فَجَعَلَ  
يَقُولُ بِقَضِيبٍ مَعِهِ: أَرَى أَبَا عَبْدِ اللَّهِ قَدْ شَمَطَ.

[٤] وَانْطَلَقَ أَبْنَانُ لَعْبَدَ اللَّهِ بْنَ جَعْفَرٍ، فَلَجَأَ إِلَى  
رَجُلٍ مِنْ طَيِّءٍ، فَذَبَحَهُمَا وَجَاءَ بِرَءَةٍ وَسَهْمًا حَتَّى  
وَضَعَهُمَا بَيْنَ يَدِيِّ أَبْنَ زَيَادٍ، فَأَمْرَ بِضْرِبِ عَنْقَهُ، وَ  
أَمْرَ بِدارِهِ فَهَدَمَتْ.

[٥] قال حصين: لَبَشُوا شَهْرِينْ أَوْ ثَلَاثَةَ، كَأَنَّمَا  
تَلْطُخُ الْحَيْطَانَ بِالدَّمَاءِ سَاعَةً تَلْطُخُ الشَّمْسَ  
حَتَّى تَرْفَعَ. (بغية الطلب: ٢٦٣٧/٦ - ٢٦٣٨)  
ترجمة الإمام الحسين(ع) أبا عديم، تصحيح  
عبدالعزيز الطباطبائي (١٧٢-١٧١)

[٦] محمد بن كثير العبد قال: حَدَّثَنَا سَلِيمَانَ  
بْنَ كَثِيرٍ، عَنْ حَصِينِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، عَنْ الْعَلَاءِ  
بْنِ أَبِي عَائِشَةَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ رَأْسِ الْجَالِوتِ  
قَالَ: كَنَا نَسْمَعُ أَنَّهُ يُقْتَلُ بِكَرْبَلَاءَ أَبْنَ نَبِيٍّ، فَكَنَّا

سَاعَهُ تَطْلُعُ الشَّمْسُ حَتَّى تَرْفَعَ.

[١٥] قال [حصين]: وَحَدَّثَنِي الْعَلَاءُ بْنُ أَبِي عَائِشَةَ  
قَالَ: حَدَّثَنِي رَأْسُ الْجَالِوتِ، عَنْ أَبِيهِ  
قَالَ: مَا مَرَرْتُ بِكَرْبَلَاءَ إِلَّا وَأَنَا أَرْكَضُ دَابِتِي حَتَّى  
أَخْلَفَ الْمَكَانَ، قَالَ: قَلْتُ: لَمْ؟ قَالَ: كَنَا نَتْحَدَّثُ  
أَنَّ وَلَدَنِي مَقْتُولٌ فِي ذَلِكَ الْمَكَانَ، قَالَ: وَكَنْتُ  
أَخَافَ أَنْ أَكُونَ أَنَا، فَلَمَّا قُتِلَ الْحَسَنُ قَلَّنَا: هَذَا  
الَّذِي كَنَا نَتْحَدَّثُ قَالَ: وَكَنْتُ بَعْدَ ذَلِكَ إِذَا  
مَرَرْتُ بِذَلِكَ الْمَكَانَ اسْتَرِوْلَا إِرْكَضُ. (تَارِيخ  
طَبْرِي: ٣٩٣/٥) [أَيْنَ نَقْلُ، بَا هَمِينْ مَضْمُونُ، در  
منابع دیگر، اما مختصرتر آمده است].

## بغية الطلب في تاريخ حلب (ابن العديم، م ٦٦٠/ ٢٦٣٧/ ٦)

- ٢٦٣٨ -

أَخْبَرَنَا أَبُو القَاسِمِ عَبْدَالْغَنِيِّ بْنَ سَلِيمَانَ بْنَ بَنِينَ  
الْمَصْرِيِّ - بِالْقَاهِرَةِ - قَالَ:  
أَخْبَرَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ حَمْدٍ بْنُ حَامِدٍ  
الْإِرْتَاحِيُّ، قَالَ: أَخْبَرَنَا أَبُو الْحَسَنِ عَلَيِّ بْنِ الْحَسَنِ  
الْفَرَاءِ إِبْجَازَةَ لَيِّ. قَالَ: أَنْبَأَنَا أَبُو سَاحِقَ إِبْرَاهِيمَ  
بْنَ سَعِيدَ الْحَبَّالَ، وَسَوْتُ الْمَوْقَقَ خَدِيجَةَ مُولَّةَ  
أَبِي حَفْصِ عَمِيرِ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الصَّقْلِيِّ  
الْمَرَابِطَةِ، قَالَ أَبُو سَاحِقَ: أَخْبَرَنَا أَبُو الْقَسْمِ  
عَبْدَالْجَبَّارِ بْنَ أَحْمَدَ بْنَ عَمِيرِ بْنِ الْحَسَنِ الْمَقْرِيِّ  
الْطَّرسُوسِيِّ. قِرَاءَةُ عَلَيْهِ وَأَنَا أَسْمَعُ. قَالَ: أَخْبَرَنَا أَبُو  
ذَكْرِ الْحَسَنِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ بَنْدَارَ الْأَنْطاَكِيِّ. قِرَاءَةُ  
عَلَيْهِ . وَقَالَتْ خَدِيجَةَ:

قَرَئَ عَلَى أَبِي القَاسِمِ يَحْيَى بْنِ أَحْمَدَ بْنِ عَلِيِّ بْنِ  
الْحَسَنِ بْنِ بَنْدَارِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ خَيْرِ الْأَذْنِيِّ الْأَنْطاَكِيِّ  
وَأَنَا شَاهِدَةُ أَسْمَعٍ. قَالَ: أَخْبَرَنِي جَدِّي الْقَاضِي  
أَبُو الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ بَنْدَارٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا  
أَبُو الْعَبَّاسِ مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ الْفَضْلِ الْأَدِيبِ .  
بِالْأَنْطاَكِيَّةِ . قَالَ:

حَدَّثَنَا الْكَرْبَرَانِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو رِبِيعَةَ فَهْدَ بْنَ  
مُحَمَّدَ الْعَامِرِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ،

[١] عن حصين بن عبد الرحمن، قال:  
لَمَّا خَرَجَتْ جَيْوشُ أَبْنَ زَيَادٍ مَعَ عَمِيرِ بْنِ سَعِيدٍ إِلَى  
الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) تَوجَّهَ الْحَسَنُ

<sup>٤</sup>. در منابع دیگر؛ عمرو بن خالد الطبوی.

تلـج ولا تخرج، قال: فـانطلق يـسـيرـنـحوـيـزـيدـ بنـ مـعـاوـيـةـ، فـتـلـقـتـهـ الـخـيـولـ بـكـرـبـلـاءـ فـنـزـلـ يـناـشـدـهـمـ اللهـ وـالـإـسـلامـ،

[٤] قال: وـكانـ بـعـثـ إـلـيـهـ اـبـنـ زـيـادـ عـمـرـبـنـ سـعـدـ وـ شـمـرـبـنـ ذـيـ الـجـوـشـ وـحـصـينـ بـنـ نـمـيـنـ، فـنـاـشـدـهـمـ اللهـ وـالـإـسـلامـ أـنـ يـسـيرـهـ إـلـىـ أـمـيـرـ الـمـؤـمـنـيـنـ يـزـيدـ فـيـضـعـ يـدـهـ فـيـ يـدـهـ، فـقـالـوـالـهـ: لـاـ إـلـاـ نـزـلـ عـلـىـ حـكـمـ اـبـنـ زـيـادـ، وـكـانـ فـيـ جـمـلـةـ مـنـ مـعـهـمـ الـحرـ بنـ يـزـيدـ الـحـنـظـلـيـ ثـمـ النـهـشـلـيـ عـلـىـ خـيـلـ، فـلـمـاـ سـمـعـ مـاـ يـقـولـ الـحـسـينـ قـالـ لـهـمـ: أـلـاـ تـقـوـنـ اللهـ؟ـ أـلـاـ تـقـبـلـوـنـ مـنـ هـؤـلـاءـ مـاـ يـعـرـضـونـ عـلـيـكـمـ، وـالـلـهـ لـوـ سـأـلـتـكـمـ هـذـاـ التـرـكـ وـالـدـلـيـلـ مـاـ حـلـ لـكـمـ أـنـ تـرـدـوـهـمـ فـأـبـأـلـاـ حـكـمـ اـبـنـ زـيـادـ؟ـ فـضـرـبـ الـحـرـوـجـهـ فـرـسـهـ وـ اـنـطـلـقـ إـلـىـ الـحـسـينـ، فـظـنـواـ أـهـلـ إـنـمـاـ جـاءـ لـيـقـاتـهـمـ،ـ فـلـمـاـ دـنـاـ مـنـهـمـ قـلـبـ تـرـسـهـ وـسـلـمـ عـلـيـهـمـ ثـمـ كـرـ علىـ أـصـحـابـ اـبـنـ زـيـادـ فـقـتـلـ مـنـهـمـ رـجـلـيـنـ ثـمـ قـتـلـ رـحـمـهـ اللهـ.

[٥] وـذـكـرـ أـنـ زـهـيرـبـنـ الـقـيـنـ الـبـجـلـيـ لـقـيـ الـحـسـينـ وـ كـانـ حـاجـاـ فـأـقـبـلـ مـعـهـ، وـخـرـجـ إـلـيـهـ اـبـنـ أـبـيـ مـخـرـمـةـ الـمـرـادـيـ وـرـجـلـانـ آخـرـانـ، وـهـمـ عـمـرـوـبـنـ الـحـجـاجـ وـمـعـنـ السـلـمـيـ، وـأـقـبـلـ الـحـسـينـ يـكـلـمـ مـنـ بـعـثـ إـلـيـهـ اـبـنـ زـيـادـ وـعـلـيـهـ جـبـةـ مـنـ بـرـودـ، فـلـمـاـ كـلـمـهـمـ اـنـصـرـفـ فـرـمـاهـ رـجـلـ مـنـ بـنـيـ تـمـيمـ يـقـالـ لـهـ عـمـرـوـ الـطـهـوـيـ بـسـهـمـ بـيـنـ كـتـفـيـهـ، فـانـيـ لـأـنـظـرـالـىـ السـهـمـ بـيـنـ كـتـفـيـهـ مـتـعلـقاـ بـجـبـتـهـ، فـلـمـاـ أـبـوـاعـلـيـهـ، رـجـعـ إـلـىـ مـصـافـهـ، وـإـنـيـ لـأـنـظـرـ إـلـيـهـمـ وـهـمـ قـرـيبـ مـنـ مـائـةـ رـجـلـ، فـيـهـمـ لـصـلـبـ عـلـىـ خـمـسـةـ، وـمـنـ بـنـيـ هـاشـمـ سـتـةـ عـشـرـ، وـرـجـلـ مـنـ بـنـيـ سـلـيـمـ حـلـيفـ لـهـمـ، وـ رـجـلـ مـنـ بـنـيـ كـنـانـةـ حـلـيفـ لـهـمـ، وـابـنـ عـمـ اـبـنـ زـيـادـ.

[٦] وـقـالـ حـسـينـ، حـدـثـنـيـ سـعـدـ بـنـ عـبـيـدـةـ قـالـ:ـ إـنـاـ لـمـسـتـقـعـوـنـ فـيـ الـمـاءـ مـعـ عـمـرـبـنـ سـعـدـ إـذـ أـتـاهـ رـجـلـ فـسـازـهـ فـقـالـ لـهـ: قـدـ بـعـثـ إـلـيـكـ اـبـنـ زـيـادـ جـوـرـيـةـ بـنـ بـدـرـ الـتـمـيـمـيـ وـأـمـرـهـ إـنـ لـمـ تـقـاتـلـ الـقـوـمـ أـنـ يـضـرـبـ عـنـقـكـ.ـ قـالـ: فـوـثـبـ إـلـىـ فـرـسـهـ فـرـكـبـهـاـ ثـمـ دـعـاـ بـسـلاـحـهـ فـلـبـسـهـ وـإـنـهـ لـعـلـىـ فـرـسـهـ، وـنـهـضـ

إـذـ دـخـلـتـهـاـ رـكـضـتـ فـرـسـيـ حتـىـ أـجـزـعـهـاـ فـلـمـاـ قـتـلـ حـسـينـ جـعـلـتـ أـسـيـرـ بـعـدـ ذـلـكـ عـلـىـ هـيـثـيـ (ـتـرـجـمـةـ الـإـلـمـ الـحـسـينـ (ـعـلـيـهـ السـلـامـ)، اـبـنـ عـدـيـمـ ١٥٤ـ؛ـ بـغـيـةـ الـطـلـبـ فـيـ تـارـيـخـ حـلـبـ ٢٦٥٢ـ/ـ٦ـ)

خـبـرـ زـيـرـدـ تـارـيـخـ وـاسـطـ وـنـيـزـابـنـ الـعـدـيـمـ،ـ آمـدـهـ اـسـتـ:

[٧] حـدـثـنـاـ أـسـلـمـ،ـ قـالـ:ـ ثـنـاـ أـحـمـدـ بـنـ اـسـمـاعـيلـ بـنـ عـمـرـ،ـ قـالـ:ـ ثـنـاـ سـلـيـمـانـ بـنـ مـنـصـورـ بـنـ عـمـارـ،ـ قـالـ:ـ ثـنـاـ عـلـيـ بـنـ عـاصـمـ عـنـ حـسـينـ،ـ قـالـ:ـ كـتـ بالـكـوـفـةـ،ـ فـجـاءـنـاـ قـتـلـ حـسـينـ بـنـ عـلـيـ رـضـوانـ اللـهـ عـلـيـهـمـاـ،ـ فـمـكـثـنـاـ ثـلـاثـاـ كـأـنـ وـجـوهـنـاـ طـلـيـتـ رـمـادـاـ.ـ قـالـ عـلـيـ:ـ قـلـتـ:ـ مـثـلـ مـنـ كـنـتـ يـوـمـئـذـ؟ـ فـقـالـ رـجـلـ مـتـأـهـلـ.ـ (ـتـارـيـخـ وـاسـطـ ٩٩ـ -ـ ١٠٠ـ؛ـ تـرـجـمـةـ الـإـلـمـ الـحـسـينـ اـبـنـ الـعـدـيـمـ ١٨١ـ؛ـ مـنـاقـبـ الـإـلـمـ عـلـيـ (ـعـلـيـهـ السـلـامـ)،ـ اـبـنـ الـمـغـازـلـيـ ٣٠٣ـ؛ـ تـهـذـيـبـ الـتـهـذـيـبـ ٣٨٢ـ/ـ٢ـ)

### الـبـداـيـةـ وـالـنـهـاـيـةـ،ـ اـبـنـ كـثـيـرـ ١٧٥ـ /ـ ١٧١ـ

[١] وـقـالـ أـبـوـزـرـعـةـ [ـشـايـدـ اـبـوـعـوـانـهـ]:ـ حـدـثـنـاـ سـعـيدـ بـنـ سـلـيـمـانـ ثـنـاـ عـبـادـ بـنـ العـوـامـ عـنـ حـسـينـ.

قـالـ:ـ أـدـرـكـتـ مـنـ مـقـتـلـ حـسـينـ قـالـ:ـ فـحـدـثـنـيـ سـعـدـ بـنـ عـبـيـدـةـ قـالـ:ـ فـرـأـيـتـ حـسـينـ وـعـلـيـهـ جـبـةـ بـرـودـ وـرـمـاهـ رـجـلـ يـقـالـ لـهـ عـمـرـوـ بـنـ خـالـدـ الـطـهـوـيـ بـسـهـمـ،ـ فـنـظـرـتـ إـلـىـ السـهـمـ مـعـلـقاـ!ـ بـجـبـتـهـ.

[٢] وـقـالـ اـبـنـ جـرـيرـ [ـالـطـبـرـيـ]:ـ حـدـثـنـاـ مـحـمـدـ بـنـ عـمـارـ الـراـزـيـ حـدـثـنـيـ سـعـيدـ بـنـ سـلـيـمـانـ ثـنـاـ عـبـادـ بـنـ العـوـامـ ثـنـاـ حـسـينـ:ـ أـنـ حـسـينـ بـعـثـ إـلـيـهـ أـهـلـ الـكـوـفـةـ:ـ إـنـ مـعـكـ مـائـةـ أـلـفـ.ـ فـبـعـثـ إـلـيـهـمـ مـسـلـمـ بـنـ عـقـيلـ فـذـكـرـ قـصـةـ مـقـتـلـ مـسـلـمـ كـمـاـ تـقـلـمـ.

[٣] قـالـ حـسـينـ:ـ فـحـدـثـنـيـ هـلـالـ بـنـ يـسـافـ أـنـ اـبـنـ زـيـادـ أـمـرـ الـنـاسـ أـنـ يـأـخـذـوـاـ مـاـ بـيـنـ وـاقـصـةـ إـلـىـ طـرـيقـ الـشـامـ إـلـىـ طـرـيقـ الـبـصـرـةـ حـفـظـاـ فـلـاـ يـدـعـونـ أـحـدـاـ يـلـجـ وـلـاـ أـحـدـاـ يـخـرـ وـأـقـبـلـ حـسـينـ وـلـاـ يـشـعـرـبـشـيـءـ حـتـىـ الـأـعـرـابـ فـسـأـلـهـمـ عـنـ النـاسـ فـقـالـواـ:ـ وـالـلـهـ لـاـ نـدـريـ،ـ غـيـرـأـنـكـ لـاـ تـسـتـطـيـعـ أـنـ

بالناس إليهم فقاتلوهم فجيء برأس الحسين إلى ابن زياد فوضع بين يديه فجعل يقول بقضيبه في أنهه ويقول: إن أبا عبدالله كان قد شمط. قال: وجيء بنسائه وبناته وأهله قال: وكان أحسن شيء صنعه أن أمر لهم بمنزل في مكان معترض وأجرى عليهم رزقا، وأمر لهم بنفقة وكسوة. قال: وانطلق علامان منهم من أولاد عبدالله بن جعفر. أو ابن أبي جعفر، فأتايا رجلان من طلاق فلحا إليه مستجيران به، فضرب أعناقها وجاء برأسيهما حتى وضعهما بين يدي ابن زياد، قال: فهم ابن زياد بضرب عنقه وأمر بداره فهدمت.

[٧] قال: وحدثني مولى لمعاوية بن أبي سفيان قال: لما أتى يزيد برأس الحسين فوضع بين يديه رأيته يبكي ويقول: لو كان بين ابن زياد وبينه رحم ما فعل هذا. يعني ابن زياد.

[٨] قال الحصين:

ولما قتل الحسين لبوا شهرين أو ثلاثة كأنما تلطخ الحوائط بالدماء ساعة تطلع الشمس حتى ترتفع (البداية والنهاية: ١٧٠ - ١٧١).

#### كتابنا

- أخبار مكه في قديم الدهر و حدیثه: فاکھی، محمد بن اسحاق (م ٢٧٢)؛ مكه، مکتبة الاسدی، ١٤٢٤.
- الاخصاص؛ (منسوب به) مفید، محمد بن محمد بن نعمان (م ٤١٣)؛ قم، کنگره مفید، ١٤١٣.
- استیعاب؛ ابن عبدالبر (م ٤٦٣)؛ بیروت، دار الجیل، ١٤١٢.
- اسد الغایه في معرفة الصحابة؛ ابن اثیر، علی بن محمد (م ٦٣٥)؛ بیروت، دار الفکر، ١٤٠٩.
- الاصابه في تمییز الصحابة؛ ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی (م ٨٥٢)؛ بیروت، دار الكتب العلمیه، ١٤١٥.
- الاغانی اصفهانی، ابوالفرج، علی بن الحسین (م ٣٥٦)؛ بیروت، دار احیاء التراث العری، ١٤١٥.
- امتناع الاسماء؛ مقریزی، احمد بن علی (م ٨٤٥)؛ بیروت، دار الكتب العلمیه، ١٤٢٥.
- الاموال ابن زنجویه؛ حمید بن مخلد (م ٢٥١)؛ بیروت، دار الكتب العلمیه، ١٤٢٧.
- الاموال ابوعبید؛ قاسم بن سلام (م ٢٢٤)؛ بیروت، دار الفکر، ١٤٠٨.
- انساب الاشراف؛ بلاذری، احمد بن یحیی (م ٢٧٩)؛ بیروت، دار الفکر، ١٤١٧.
- الانساب، سمعانی؛ عبدالکریم بن محمد (م ٥٦٢)؛ حیدرآباد، دایرة المعارف العثمانیه، ١٣٨٢.
- الاوائل عسکری؛ حسن بن عبدالله (م ٣٩٥)؛ طنطا، دار البشیر، ١٤٠٨.
- البداية والنهاية؛ اسماعیل بن عمر (م ٧٧٤)؛ بیروت، دار الفکر، بی تا.
- بغية الطلب في تاريخ حلب؛ ابن العدیم، عمر بن احمد (م ٦٦٠)؛ بیروت، دار الفکر، بی تا.
- تاريخ الاسلام؛ ذهی، محمد بن احمد (م ٧٤٨)؛ بیروت، دار الكتاب العری، ١٤٠٩.
- تاريخ الطبری؛ طبری، محمد بن جریر (م ٣١٠)؛ قاهره، دار المعرف، افست بیروت، ١٣٨٧.
- تاريخ المدینه المنوره؛ ابن شبه نمیری، عمر بن شبه (م ٢٦٢)؛ قم، دار الفکر، ١٤١٠.
- تاريخ الموصل؛ ازدی، یزید بن محمد (م ٣٣٤)؛ بیروت، دار الكتب العلمیه، ١٤٢٧.
- تاريخ بغداد؛ خطیب بغدادی، احمد بن علی (م ٤٦٣)؛ بیروت، دار الكتب العلمیه، ١٤١٧.
- تاريخ خلیفه؛ خلیفه بن خیاط (م ٢٤٠)؛ بیروت، دار الكتب العلمیه، ١٤١٥.
- تاريخ مدینة دمشق؛ ابن عساکر، علی بن حسین (م ٥٧١)؛ بیروت، دار الفکر، ١٤١٥.
- تاريخ نیشاپور؛ المنتخب من السیاق؛ فارسی، عبد الغافر بن اسماعیل (م ٥٢٩)؛ قم، اسلامی، ١٤٠٣.
- تاريخ واسط؛ بخشل، اسلم بن سهل (م ٢٩٢)؛ بیروت، عالم الكتب، ١٤٠٦.
- التحفة الطیفیة في تاريخ المدینة الشریفه؛ سخاوی، محمد بن عبدالرحمان، (م ٩٥٢)؛ بیروت، دار الكتب العلمیه، ١٤١٤.
- التدکر لمعرفة رجال الكتب العشره؛ حسینی، محمد بن علی (م ٧٦٥)؛ قاهره، مکتبة الخانجی، ١٤١٨.
- ترجمة الإمام الحسين(عليه السلام)، ابن عدیم، عمر بن احمد (م ٦٦٠)؛ تصحیح عبد العزیز الطباطبائی؛ قم، ١٤٢٣.
- تفسیر القرآن العظیم، ابن ابی حاتم (م ٣٢٧)؛ ریاض، مکتبة نزار مصطفی الباز، ١٤١٩.
- جامع البيان في تفسیر القرآن؛ محمد بن جریر طبری (م ٣١٥)؛ بیروت، دار المعرفه، ١٤١٢.

الجمل؛ مفيد، محمد بن محمد بن نعمان (م ٤١٣)؛ قم، كنگره شیخ مفید، ١٤١٣ق.

حلية الاولى و طبقات الاصفياه، ابوعنيم، احمد بن عبدالله (م ٤٣٠)؛ قاهره، دار ام القرى، بي تا.

دلائل النبوه بيهقى؛ احمد بن حسين (م ٤٥٨٩)؛ بيروت، دار الكتب العلميه، ١٤٥٥ق.

رجال طوسى؛ طوسى، محمد بن محمد بن حسن (م ٤٦٥)؛ قم، ١٣٧٣ق.

رجال علامه حلى؛ حلى، حسن بن يوسف (م ٧٢٦)؛ نجف، دار الذخائر، ١٤١١ق.

زاد المسير في التفسير؛ ابن جوزي، عبدالرحمن بن علي (م ٥٩٧)؛ بيروت، دار الكتاب العربي، ١٤٢٢ق.

السير والمعارى؛ ابن اسحاق، محمد (م ١٥١)؛ قم، ١٣٨٦ق.

السيرة النبويه؛ ابن هشام، عبدالمالك (م ٢١٣)؛ بيروت، دار المعرفه، بي تا.

شهادت التنزيل لقواعد التفضيل؛ حسكناني، عبيده الله بن عبدالله (م ٤٩٠)؛ تهران، وزارة ارشاد، ١٤١١ق.

طبقات الصغير؛ ابن سعد، محمد بن سعد (م ٢٣٥)؛ تونس، دار الغرب، ٢٠٠٩م.

طبقات الكبرى؛ ابن سعد، محمد بن سعد (م ٢٣٥)؛ بيروت، دار الكتب العلميه، ١٤١٥ق.

طبقات المحدثين باصبهان و الواردين عليهما ابوالشيخ، عبدالله بن محمد (م ٣٦٩)؛ بيروت، موسسه الرساله، ١٢.

عيون الاخبار؛ ابن قبيه، عبدالله بن مسلم (م ٢٧٦)؛ بيروت، دار الكتب العلميه، ١٤١٨ق.

فضائل الصحابه احمد بن حنبل (م ٢٤١)؛ قاهره، دار ابن الجوزي، ١٤٣٥هـ.

فضائل امير المؤمنين؛ ابن عقده، احمد بن محمد (م ٣٣٢)؛ قم، دليل ما، ١٣٨٠هـ.

المجالسه و جواهر العلم؛ دينورى مالکى، ابوبكر احمد بن مروان (م ٣٣٢)؛ دار ابن حزم، ١٤١٩ق.

المعارف؛ ابن قتيبة، عبدالله بن مسلم (م ٢٧٦)؛ قاهره، الهيئة المصرية للكتاب، قاهره، ١٣٧١ق.

معجم الصحابة؛ ابن قانع بغدادي، عبدالباقي (م ٣٥١)؛ بيروت، دار الفكر، ١٤٢٤ق.

معرفة الصحابه؛ ابوعنيم، احمد بن عبدالله (م ٤٣٥)؛ بيروت، دار الكتب العلميه.

مقتل امام امير المؤمنين (عليه السلام)؛ ابن ابي الدنيا؛ ١٤٢٢ق.

مناقب الامام امير المؤمنين؛ محمد بن سليمان كوفي (م ٣٢٥)؛ قم، مجتمع احياء الثقافه الاسلاميه، ١٤٢٣ق.

مناقب الامام على بن ابي طالب؛ ابن المغازى، على بن محمد (م ٤٨٣)؛ بيروت، دار الاضواء، ١٤٢٤ق.

المؤتلف و المختلف؛ دارقطنى، على بن عمر (م ٣٨٥)؛ بيروت، دار المغرب الاسلامى، ١٤٠٦ق.

الوافي بالوفيات؛ صدقي، خليل بن ابيك (م ٧٦٤)؛ بيروت، دار الشفر فانزشتاين، ١٤١٠ق.